بررسی تحلیلی عنصر حادثه در رمان *غریبه در شهر* غلامحسین ساعدی و رمان *الوشم* عبد الرحمن مجید الربیعی

دکترعباس داوی یوسف
گروه زبان فارسی، دانشکده زبان ها، دانشگاه بغداد، بغداد، عراق

چکیده
حادثه، به‌عنوان یکی از ارکان بنیادین در روایت، مجموعه‌ای از کردارها و رویدادهایی است که پیوندی عمیق با شخصیت‌پردازی، پیرنگ و مضمون دارد و نقشی کلیدی در شکل‌دهی به ساختار داستانی ایفا می‌کند. این پژوهش به بررسی تطبیقی میان دو اثر برجسته‌ی ادبیات فارسی و عربی؛ یعنی رمان‌های *غریبه در شهرِ* غلامحسین ساعدی و *الوشم*(۱) نوشته‌ی عبدالرحمن مجید الربیعی و با استفاده از روش‌های توصیفی ـ تحلیلی و مقایسه‌ای، به تحلیل انواع حادثه، نقش آن در روایت‌پردازی و تأثیر آن بر مفاهیم اجتماعی و سیاسی موجود در هر دو رمان می‌پردازد. در رمان *غریبه در شهر*، حادثه به‌عنوان نمادی از مقاومت و هویت ملی در برابر استعمار روسیه جلوه می‌کند و در بستر تاریخی خود، وقایع مرتبط با مبارزه، ایثار و فداکاری را به‌تصویر می‌کشد. در مقابل، عنصر حادثه در *الوشم*، نقش عاملی درونی و روان‌شناختی را برعهده دارد که شکست، سقوط اخلاقی و سرگشتگی سیاسیِ شخصیت اصلی را نمایان می‌سازد. نتایج نشان می‌دهد که هرچند هر دو اثر به نحو مؤثری از عنصر حادثه در تعداد فراوانی رویدادها، بهره برده‌اند، اما نحوه‌ی پردازش و کارکرد آنها، بازتاب‌دهنده‌ی تفاوت‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی ایران و عراق در دوره‌های زمانی مورد بحث است. این پژوهش با تأکید بر ساختار روایت، پیچیدگی‌های حادثه و ارتباط آن با مضمون، تصویری چندوجهی از تأثیر حادثه بر روایت‌های داستانی را ارائه می‌دهد و افق‌های جدیدی برای مطالعات تطبیقی ـ تحلیلی در ادبیات فارسی و عربی می‌گشاید.

واژگان کلیدی: ادبیات داستانی، عنصر حادثه، *غریبه در شهر* (غلامحسین ساعدی)، *الوشم* (عبدالرحمن مجید الربیعی).

۱. مقدمه
ادبیات داستانی، همواره بستری پویا برای بازتاب واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مختلف بوده است. در این میان، عنصر حادثه، یکی از ارکان اساسی در ساختار روایت است که به پیشبرد خط داستانی و ترسیم شخصیت‌ها کمک می‌کند و اغلب بازتاب‌دهنده‌ی پیچیدگی‌های درونی و بیرونی انسان و جامعه است.

حادثه در داستان، صرفاً یک رویداد نیست، بلکه پویایی آن در گرو ارتباط علت و معلولی با دیگر اجزای روایت است که خواننده را به درک عمیق‌تر از معنا و مضمون رهنمون می‌سازد. این پژوهش به بررسی تطبیقی عنصر حادثه در دو رمان *غریبه در شهر* اثر غلامحسین ساعدی(۲) (۱۳۶۴ـ ۱۳۱۴) و *الوشم* نوشته‌ی عبدالرحمن مجید الربیعی(۳) (۲۰۲۳ ـ ۱۹۳۹م) می‌پردازد؛ دو اثری که با بهره‌گیری از حادثه به‌عنوان عنصری محوری، دو دیدگاه متفاوت از مقاومت، ایثار و سرگشتگی را در بسترهای فرهنگی و تاریخی ایران و عراق، ارائه می‌دهند.

در رمان *غریبه در شهر*، حادثه نمادی از مبارزه با استعمار روسیه و ایستادگی در برابر سلطه‌طلبی است، در حالی‌که در *الوشم*، حادثه پرده از پیچیدگی‌های روان‌شناختی و شکست ایدئولوژیک یک قهرمان برمی‌دارد. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی ـ تحلیلی و تطبیقی، درصدد است تا انواع حادثه، نقش آن در روایت‌پردازی و

تأثیر آن بر مضامین اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این دو اثر را مورد بررسی قرار دهد. نتایج این پژوهش می‌تواند گامی در جهت تبیین نقاط مشترک و تفاوت‌های ادبیات داستانی فارسی و عربی در پرداخت به مفاهیمی چون هویت، مقاومت و سقوط باشد و دیدگاه‌های تازه‌ای برای مطالعات مقایسه‌ای، فراهم کند.

۱.۱. بیان مسئله

ادبیات تطبیقی به‌عنوان شاخه‌ای از مطالعات ادبی، با بررسی مقایسه‌ای آثار ادبی در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، بر رابطه‌ها، تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در مضامین، سبک‌ها و ساختارهای ادبی تأکید دارد. این حوزه، فراتر از تحلیل متون، به مطالعه‌ی چگونگی بازتاب مسائل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی مشترک یا متمایز در آثار ادبی می‌پردازد. در این راستا، بررسی تطبیقی دو رمان *غریبه در شهر* اثر غلامحسین ساعدی و *الوشم* نوشته عبدالرحمن مجید الربیعی، نمونه‌ای از کاربرد ادبیات تطبیقی است که با تمرکز بر نقش حادثه در بازتاب مسائل اجتماعی و سیاسی، به تبیین مشابهت‌ها و اختلاف‌های این دو اثر در زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران و عراق می‌پردازد. این مقایسه نشان می‌دهد که چگونه نویسندگان از حادثه‌های داستانی به‌عنوان ابزاری برای نقد نظام‌های سرکوبگر، بیان مقاومت جمعی و تحلیل بحرن‌های فردی و اجتماعی بهره می‌برند.

ادبیات داستانی، به‌ویژه در جوامعی که با چالش‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روبه‌رو هستند، به‌عنوان ابزاری برای انعکاس این مسائل و بررسی تأثیرات آنها بر زندگی انسان‌ها عمل می‌کند. عنصر حادثه در روایت، نقشی محوری در به‌تصویرکشیدن این چالش‌ها ایفا می‌کند و اغلب به‌عنوان نیرویی محرک، جریان داستان را به سوی کشف حقیقت یا بازتاب واقعیت‌های اجتماعی سوق می‌دهد. حادثه در ادبیات فارسی و عربی، نه‌تنها ساختار روایت را شکل می‌دهد، بلکه ارتباطی عمیق میان شخصیت‌ها، پیرنگ و پیام‌های داستان ایجاد می‌کند.

رمان‌های *غریبه در شهر* و *الوشم*، هر دو در بسترهای تاریخی و اجتماعی پرتلاطم نوشته شده‌اند. *غریبه در شهر*، با تکیه بر حادثه‌های تاریخی مرتبط با استعمار روسیه در شمال ایران، مقاومت و ایثار مردم را به‌تصویر می‌کشد. در مقابل، *الوشم* در فضایی سیاسی و روان‌شناختی، با تمرکز بر رخدادهای مرتبط با زندان و مبارزه‌های درونی قهرمان، سقوط و انحراف ایدئولوژیک را روایت می‌کند.

با این‌حال، مطالعات تطبیقی، اندکی به بررسی عنصر حادثه در این دو رمان و تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها پرداخته‌اند. در حالی‌که حادثه در *غریبه در شهر*، بیشتر به‌عنوان محرکی برای اتحاد و مبارزه جمعی عمل می‌کند، در *الوشم*، حادثه‌ها غالباً نمودی فردی و روان‌شناختی دارند که به فروپاشی قهرمان می‌انجامند. این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه حادثه به‌عنوان عنصری کلیدی در این دو رمان به‌کار رفته است و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در پرداخت به آنها وجود دارد؟ بر این‌اساس، تحلیل تطبیقی عنصر حادثه در این دو اثر می‌تواند تصویری عمیق‌تر از تأثیر بسترهای فرهنگی و تاریخی بر روایت‌پردازی ارائه دهد و اهمیت حادثه را در ادبیات فارسی و عربی برجسته سازد.

۲.۱. ضرورت، اهمیّت و هدف پژوهش

بررسی تطبیقی عناصر داستانی در ادبیات فارسی و عربی، به‌ویژه عنصر حادثه، فرصتی برای کشف شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی میان این دو سنت ادبی فراهم می‌کند.

اهمیّت حادثه، به‌عنوان یکی از عناصر کلیدیِ روایت، نقشی حیاتی در ترسیم ساختار داستان و انتقال مفاهیم محوری ایفا می‌کند. با توجه به اینکه هر یک از این دو رمانِ *غریبه در شهر* و *الوشم* در بسترهای تاریخی و اجتماعی متفاوتی خلق شده‌اند، تحلیل نقش حادثه در آنها می‌تواند بینشی عمیق‌تر نسبت به تأثیر شرایط فرهنگی و تاریخی بر روایت‌های داستانی ارائه دهد.

این پژوهش ضروری است؛ زیرا تاکنون مطالعات محدودی به بررسی تطبیقی عنصر حادثه در ادبیات فارسی و عربی پرداخته‌اند. تحلیل این موضوع می‌تواند به غنای پژوهش‌های تطبیقی و ادبیات داستانی کمک کرده و

زمینه‌ساز پژوهش‌های بیشتری در این حوزه شود.

هدف اصلی پژوهش، تحلیل تطبیقی عنصر حادثه در دو رمان *غریبه در شهر* و *الوشم* با بررسی شیوه‌های استفاده از حادثه و نقش آن در پیشبرد روایت، مقایسه‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در پرداخت به حادثه در این دو اثر، تحلیل تأثیر بسترهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ایران و عراق بر کارکرد حادثه در این رمان‌ها و همچنین ارائه‌ی چشم‌اندازی جدید از تطبیق ادبیات داستانی فارسی و عربی از منظر عناصر روایی، است.

۳٫۱. پرسش‌های پژوهش

این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی عنصر حادثه در رمان‌های فارسی و عربی *غریبه در شهرِ* غلامحسین ساعدی و *الوشم* نوشته‌ی عبدالرحمن مجید الربیعی، به دنبال پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱. نقش حادثه در شخصیت‌پردازی و پیشبرد پیرنگ در هر یک از دو رمان *غریبه در شهر* و *الوشم*، چگونه است؟

۲. شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در نحوه‌ی پرداخت به انوع حادثه، میان این دو رمان چیست؟

۳. حادثه در این دو اثر، چگونه بازتاب‌دهنده‌ی مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع ایران و عراق است؟

۴. چگونه بستر تاریخی و اجتماعی بر شکل‌گیری و کارکرد حادثه در این دو رمان تأثیر گذاشته است؟

۴٫۱. فرضیه‌های پژوهش

بر اساس هدف پژوهش و پرسش‌های مطرح‌شده، فرضیه‌های زیر ارائه می‌شوند:

۱. عنصر حادثه در هر دو رمان *غریبه در شهر* و *الوشم*، نقشی محوری در پیشبرد روایت و شکل‌دهی به شخصیت‌ها ایفا می‌کند.

۲. در رمان *غریبه در شهر*، حادثه‌ها عمدتاً بازتاب‌دهنده‌ی مقاومت جمعی در برابر استعمار روسیه و تلاش برای حفظ هویت ملی هستند، در حالی‌که در *الوشم*، حادثه‌ها بیشتر جنبه‌ی روان‌شناختی و فردی داشته و سقوط اخلاقی و سیاسی قهرمان را نمایش می‌دهند.

۳. شباهت‌هایی میان استفاده از عنصر حادثه در هر دو رمان وجود دارد که ناشی از دغدغه‌های مشترک نویسندگان نسبت به بحران‌های اجتماعی و سیاسی روزگارشان است.

۴. تفاوت‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی ایران و عراق منجر به تنوع در شیوه‌های پردازش و نقش‌دهی به عنصر حادثه؛ به‌عنوان ابزاری برای بازتاب مسائل سیاسی و اجتماعی در این دو اثر، شده است.

۵٫۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر؛ از نوع کیفی و تحلیلی است و با بهره‌گیری از روش توصیفی ـ تحلیلی و تطبیقی و همچنین مطالعه‌ی کتابخانه‌ای معتبر، مورد بررسی، تحلیل و مقایسه قرار می‌گیرد.

۶٫۱. پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌های متعددی درباره‌ی تحلیل و نقد رمان‌های *غریبه در شهر* و *الوشم* انجام شده‌اند که هریک به جنبه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی این دو اثر پرداخته‌اند، اما تاکنون پژوهش مستقلی که بررسی تطبیقی عنصر حادثه در این دو اثر داستانی ـ روایی بپردازد، انجام نشده است. این پژوهش تطبیقی تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از مطالعات پیشین، گامی نو با چشم‌اندازی جدید در عرصه‌ی ادبیات داستانی بردارد. با این‌حال، برخی پژوهش‌ها و منابع مورد استفاده عبارتند از:

میرصادقی (۱۳۹۰) با *ادبیات داستانی*؛ یونسی (۱۳۹۲) با کتاب *هنر داستان‌نویسی*؛ میرعابدینی (۱۳۸۶) با کتاب *صدسال داستان‌نویسی ایران*؛ عبدالله کاظم (۱۹۸۷م) با *الروایة فی العراق ۱۹۶۵ ـــ۱۹۸۰ و تاثیر الروایة الامریکیة فیها*؛ میرصادقی (۱۳۷۶) با کتاب عناصر داستان؛ خلیل (۲۰۱۰م) با *کتاب بنیة النص الروائی*؛ ساعدی (۱۳۶۹) با رمان

غریبه در شهر و الربیعی (۲۰۰۲م) با رمان *الوشم* و سایر منابع که بستر مناسبی برای تحلیل این پژوهش تطبیقی فراهم نموده‌اند و در پایان به آنها اشاره می‌شود.

۲. مبانی نظری (پردازش تحلیلی موضوع)

حادثه به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین عناصر داستان‌نویسی، نقشی کلیدی و محوری در ساختار روایت دارد. این مفهوم، مجموعه‌ای از رویدادها و رخدادهایی است که بر اساس روابط علت و معلولی به‌یکدیگر متصل شده و یک موضوع کلی؛ یعنی پیرنگ را شکل می‌دهند.

۱,۲. عنصر حادثه در ساختار داستان

شاکله‌ی اصلی هر داستان را، حادثه تشکیل می‌دهد. ابراهیم خلیل، نویسنده‌ی معاصر عربی، تأکید دارد که حادثه، مفهومی فراتر از یک رویداد ساده است و با متمرکزشدن بر یک موضوع کلی، محوریت روایت را تعیین می‌کند. او بر این باور است که حادثه، علاوه بر پیشبرد داستان، در عمق‌بخشی به شخصیت‌ها و پرداخت پیرنگ نیز نقشی بنیادین ایفا می‌کند. بدین معنا که حادثه، پایه‌ای است که دیگر عناصر داستانی به آن تکیه می‌کنند و یک عنصر مهم و تأثیرگذار در ساختار یک رمان به‌شمار می‌رود. (خلیل، ۲۰۱۰م) درواقع؛ رمان «مهم‌ترین و معروف‌ترین شکل تبلوریافته‌ی ادبی روزگار ماست که نمی‌توان تعریف جامع و مانعی از آن ارائه داد تا همه‌ی انواع آن را دربرگیرد.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۳) از سوی‌دیگر؛ «افزایش رمان‌ها، تجربه‌گری در شیوه‌های گوناگون نگارش و روی‌آوردن مخاطبان تازه به رمان، سبب می‌شود که رمان مطرح‌ترین طرز ادبی زمانه عنوان گیرد، در صورتی‌که شعر به دلیل ساختار زبانی خود، قدرت آن را ندارد که همه‌ی هیجانات گسترده و عمیق اجتماعی ما را در زمان جابه‌جایی تاریخی در جامعه‌ی پیداشده، منعکس کند.» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۷۷)

با این توصیف؛ حادثه، نه‌تنها پیش‌برنده‌ی روایت است، بلکه به عنوان ابزاری برای نمایش تضادهای درونی و بیرونی شخصیت‌ها، عمق‌بخشی به مضمون و ایجاد هیجان در داستان به‌کار می‌رود. عناصر اصلی داستان عبارتند از: حادثه، شخصیت، پیرنگ (هیجان، بحران، انتظار و اوج) که حادثه تأثیرگذارترین عنصر داستان و شخصیت نیز عنصر جدانشدنی از حادثه است. درواقع؛ نمی‌توان تصور کرد که شخصیت در رمان بدون حادثه وجود دارد و یا برعکس. بهتر است بگوییم؛ خودِ شخصیت است که حادثه را خلق می‌کند. (یونسی، ۱۳۹۲) این رابطه‌ی دوسویه میان شخصیت و حادثه، باعث می‌شود که هرکدام مکمل دیگری باشند. برای مثال، در رمان *غریبه در شهر*، حادثه‌ها مرتبط با مبارزه علیه استعمار روسیه، مفاهیمی چون مقاومت، هویت و ایثار را بازتاب می‌دهند، در حالی‌که در *الوشم*، حادثه‌های مرتبط با زندان و سقوط شخصیت، پیام‌هایی در مورد شکست ایدئولوژیک و فساد اجتماعی ارائه می‌کنند. در *الوشم*، دستگیری شخصیت کریم الناصری و تجربه‌ی او در زندان، نه‌تنها مسیر داستان را تعیین می‌کند، بلکه موجب تحول روان‌شناختی و سقوط اخلاقی او نیز می‌شود. اما پیرنگ، به‌عنوان چارچوبی برای چینش حادثه‌ها عمل می‌کند و چون‌وچرایی حادثه‌ها در داستان را نشان می‌دهد. به بیانی دیگر؛ پیرنگ، نه‌تنها زنجیره‌ای از رخدادها، بلکه سازمان‌دهی عقلانی این رویدادهاست که از روابط علت و معلولی میان آنها ناشی می‌شود. درواقع؛ پیرنگ را قلب داستان می‌دانند و بر اهمیت ارتباط منطقی میان حادثه‌ها تأکید دارند. میرصادقی نیز به این نکته اشاره دارد که:

> حادثه در تعامل مستقیم با پیرنگ قرار دارد و آن را به‌گونه‌ای تنظیم می‌کند که مخاطب بتواند با منطق روایی و روابط علت و معلولی میان رویدادها، ارتباط برقرار کند. او می‌گوید: پیرنگ، حوادث داستان را چنان تنظیم و ترکیب می‌کند که در نظر خواننده منطقی جلوه کند. از این نظر؛ پیرنگ فقط ترتیب و توالی حوادث نیست، بلکه مجموعه‌ای سازمان‌یافته از حوادث یا موقعیت‌ها است. در حقیقت؛ پیرنگ نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلولی در هر اثر ادبی که نشان می‌دهد هر حادثه به چه دلیل اتفاق افتاده و بعد از آن نیز چه حوادثی و به چه دلیل اتفاق می‌افتد. بدین‌معنی که پیرنگ وابستگی موجود میان حوادث داستان را عقلانی می‌سازد. (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۲۹۳)

این دیدگاه نشان می‌دهد که رابطه‌ی میان حادثه و شخصیت، رابطه‌ای تعاملی و غیرقابل تفکیک است. حادثه در روایت‌های مدرن و کلاسیک به شکل‌های گوناگون به‌کار رفته است. در روایت‌های کلاسیک، حادثه‌ها اغلب خطی و منسجم هستند و ترتیب زمانی وقایع حفظ می‌شود، اما در روایت‌های مدرن، با ظهور تکنیک‌هایی چون جریان سیال ذهن و بازگشت به گذشته (Flashback)، حادثه‌ها در ساختاری غیرخطی تنظیم می‌شوند که بازتابی از پیچیدگی ذهن و روان انسان است.

بنابراین؛ این نشان می‌دهد که حادثه، ساختار روایت را از حالت پراکندگی خارج کرده و انسجامی هدفمند به آن می‌بخشد. درنهایت، حادثه ابزاری است که نویسنده از طریق آن، پیام‌ها و مضامین اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را به مخاطب انتقال می‌دهد.

۱،۱،۲. انواع حادثه در ساختار روایت داستانی

در مطالعات روایت‌شناسی و براساس نظریه‌های پژوهشگران و داستان‌نویسان، عنصر حادثه براساس نقش و میزان حضور خود در روند کلی داستان، به دوگونه تقسیم می‌شود: حادثه‌های اصلی (طرحی) و حادثه‌های فرعی (بسط‌دهنده).

۱،۱،۱،۲. حادثه‌های اصلی یا طرحی

حادثه‌های اصلی یا طرحی، هسته‌ی مرکزی پیرنگ داستان را تشکیل می‌دهند و اجزای اصلی داستان هستند. این حادثه‌ها، به‌طور مستقیم به پیشبرد خط اصلی روایت مرتبط هستند که حذف یا تغییر آنها به تغییرات بنیادین در روایت منجر می‌شود و می‌توانند داستان را به‌طور کامل دگرگون کنند.

حادثه‌های اصلی معمولاً لحظه‌های کلیدی در داستان هستند که شخصیت‌ها را به چالش می‌کشند و مسیر اصلی روایت را مشخص می‌کنند. این حادثه‌ها در داستان، محوریت دارند و بدون آنها، روایت معنای خود را از دست می‌دهد. درواقع؛ این نوع حادثه، به روابط علت و معلولی قوی وابسته هستند و معمولاً در نقاط عطف داستان رخ می‌دهند؛ مانند: آغاز، اوج و پایان. به‌عنوان مثال، در رمان *غریبه در شهر*، شایعه‌ی ورود پنهانی شخصیت امامقلی به شهر تبریز، حادثه‌ای اصلی است که محور تمام رویدادهای بعدی قرار می‌گیرد و در *الوشم*، دستگیری کریم الناصری و زندانی‌شدن او، حادثه‌ای کلیدی است که تمام روایت پیرامون آن شکل می‌گیرد. (یونسی، ۱۳۹۲: ۱۵۳)

۲،۱،۱،۲. حادثه‌های فرعی یا بسط‌دهنده

حادثه‌های فرعی یا بسط‌دهنده، در درجه دوم اهمیت قرار دارند و حادثه‌های کمکی هستند که پیوندی غیرمستقیم با خط اصلی داستان دارند. این حادثه‌ها، معمولاً برای گسترش و تقویت پیرنگ، توصیف محیط و اشخاص، پیش‌زمینه‌های روایی و پُرکردن فضای خالی روایت، به‌کار می‌روند.

حادثه‌های فرعی، اگرچه در درجه‌ی اهمیت کمتری نسبت به حادثه‌های اصلی قرار دارند، اما به گسترش ابعاد داستان کمک کرده و توصیف بیشتری از شخصیت‌ها، فضا و محیط ارائه می‌دهند. درواقع؛ این نوع از عنصر حادثه، حلقه‌های حادثه‌های اصلی را به‌هم می‌پیوندد تا با بهره‌گیری از آنها، راه برای وقوع رویدادهای اصلی هموار شود. این حوادث می‌توانند جزء مهمی از درگیری داستان را تشکیل دهند و به توصیف شخصیت‌ها و محیط داستان کمک کنند. با این توصیف؛ حذف یا تغییر هر یک از آنها، تغییری اساسی در داستان و ساختار آن نخواهد داد، ولی ممکن است از عمق و غنای آن بکاهد. برای مثال: در رمان *غریبه در شهر*، کشته‌شدن سیّد جعفر، یک حادثه‌ی فرعی است که اگرچه از لحاظ احساسی و روایی تأثیرگذار است، اما حذف آن مسیر کلی داستان را تغییر نمی‌دهد. در *الوشم* نیز، حوادث مربوط به روابط کریم با شخصیت‌هایی مانند مریم عبدالله و یسرا توفیق، جنبه‌ی فرعی دارند و بیشتر برای توصیف زندگی شخصی او استفاده می‌شوند. (همان: ۱۵۴)

۲,۱,۲. نقش حادثه در بازتاب مسائل سیاسی و اجتماعی در ادبیات تطبیقی

حادثه در ادبیات تطبیقی، فراتر از یک ابزار داستانی، نقشی کلیدی در بازتاب مسائل اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کند. بدین‌منظور که حادثه‌ها و رویدادهای مختلف مسائل سیاسی و اجتماعی، چگونه در ادبیات (به‌ویژه در رمان‌ها) بازتاب یافته و چگونه این بازتاب‌ها می‌توانند موجب فهم عمیق‌تر از وضعیت‌های تاریخی و اجتماعی شوند. در اینجا، حادثه به‌عنوان یک عامل محرک و تاثیرگذار در شکل‌گیری داستان و تحول شخصیت‌ها در نظر گرفته می‌شود. درواقع، حادثه نه‌تنها به‌عنوان یک پیشآمد یا واقعه، درون داستان عمل می‌کند، بلکه می‌تواند به‌عنوان نماد و یا استعاره‌ای برای بازتاب مسائل کلان اجتماعی و سیاسی باشد. برای مثال، در بسیاری از رمان‌ها، انقلاب‌ها، جنگ‌ها یا بحران‌های اجتماعی به‌عنوان حوادثی کلیدی نقش دارند که تأثیر عمیقی بر شخصیت‌ها و روند داستان می‌گذارند. این حادثه‌ها نه‌تنها تغییرات فردی شخصیت‌ها را به‌دنبال دارند، بلکه می‌توانند گویای شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوران نیز باشند. در ادبیات تطبیقی، این نوع حادثه‌ها، می‌توانند در رمان‌های مختلف از فرهنگ‌ها و کشورهای متفاوت، مقایسه و بررسی شوند تا شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در نحوه‌ی بازتاب مسائل سیاسی و اجتماعی در آثار مختلف، آشکار شود. از این‌رو، مطالعه و تحلیل این رمان‌ها می‌تواند ما را به درک عمیق‌تری از تأثیرات تاریخی، سیاسی و اجتماعی بر زندگی فردی و جمعی انسان‌ها برساند.

۲,۲. بررسی تطبیقی عنصر حادثه در ادبیات فارسی و عربی (با تأکید بر رمان‌های *غریبه در شهر* غلامحسین ساعدی و *الوشم* عبدالرحمن مجید الربیعی)

ادبیات تطبیقی به‌عنوان شاخه‌ای از مطالعات ادبی و پلی میان فرهنگ‌ها، نقش مهمی در برقراری ارتباط میان سنت‌های ادبی مختلف و بررسی تأثیرهای متقابل فرهنگی دارد. این رویکرد به‌ویژه زمانی ارزشمندتر می‌شود که بر عناصری بنیادین همچون حادثه متمرکز شود؛ عنصری که نه‌تنها در پیشبرد روایت، نقش محوری ایفا می‌کند، بلکه به‌عنوان آینه‌ای از تحولات تاریخی، اجتماعی و روان‌شناختی به بازتاب واقعیت‌های زمانه می‌پردازد. حادثه در روایت‌های داستانی، اغلب از طریق ارتباط‌های علت و معلولی به دیگر عناصر ادبی همچون پیرنگ، شخصیت‌پردازی و پیام داستان، پیوند می‌خورد و ساختاری منسجم ایجاد می‌کند.

ادبیات فارسی و عربی، هر دو با پیشینه‌ای غنی، از عنصر حادثه به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی روایت‌گری بهره می‌برند. اما نوع پردازش، تأکید و نقش حادثه در این دو سنت ادبی، به‌دلیل تفاوت‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی، می‌تواند شباهت‌ها و تفاوت‌های معناداری داشته باشد. حادثه در ادبیات فارسی اغلب به شکل روایت‌هایی خطی و تاریخی رخ می‌دهد و معمولاً در محوریت مقاومت و ایثار جمعی قرار دارد. در مقابل، در ادبیات عربی، حوادث گاه به‌صورت غیرخطی و با تأکید بر روان‌شناسی شخصیت و شکست‌های فردی و اجتماعی ارائه می‌شوند.

رمان‌های *غریبه در شهر* اثر غلامحسین ساعدی و *الوشم* نوشته‌ی عبدالرحمن مجید الربیعی، دو نمونه‌ی بارز از روایت‌های داستانی فارسی و عربی هستند که عنصر حادثه در آنها، نه‌تنها داستان را پیش می‌برد، بلکه به‌شکلی هنرمندانه به‌عنوان ابزاری برای تحلیل و نمایش تحولات سیاسی و اجتماعی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. *غریبه در شهر*، در بستر تاریخی ایران در دوران استعمار روسیه، بر مبارزه‌ی جمعی و ایستادگی در برابر سلطه و استبداد تأکید دارد، در حالی‌که *الوشم* در فضای اجتماعی و سیاسی عراق، بیشتر به شکست ایدئولوژی‌ها و فروپاشی هویت فردی و روان‌شناختی می‌پردازد. بنابراین؛ بررسی تحلیلی و تطبیقی این دو اثر، علاوه بر شناسایی وجه‌های مشترک و تفاوت‌های نحوه‌ی به‌کارگیری عنصر حادثه، به درک بهتر از تأثیر شرایط تاریخی و فرهنگی بر روایت‌پردازی، کمک می‌کند. در ادامه؛ با نگاهی جزئی‌تر به هر یک از این دو رمان، تلاش می‌شود تا جایگاه حادثه در ساختار روایی و نقش آن در انتقال مفاهیم و مضامین سیاسی و اجتماعی، بررسی شود.

۱،۲،۲. نقش انواع عنصر حادثه در رمان *غریبه در شهرِ* غلامحسین ساعدی

رمان *غریبه در شهرِ* غلامحسین ساعدی، یکی از آثار برجسته‌ی ادبیات داستانی فارسی است که عنصر حادثه در آن نقشی محوری در پیشبرد روایت و انتقال پیام‌های اجتماعی و سیاسی دارد. این رمان که در بستر تاریخیِ اشغال شمال ایران توسط نیروهای روسیه نوشته شده است، با استفاده از حوادث گوناگون، مخاطب را به درک عمیق‌تری از مقاومت، ایثار و تأثیر استعمار بر جامعه‌ی ایرانی رهنمون می‌سازد.

رمان *غریبه در شهر*، قصه‌ی روزهایی است که شایعه‌ی از بین‌رفتن ستارخان، سردار ملی ایران، بر سر زبان‌ها افتاده و از طرفی گفته می‌شود که قرار است عموی او، با نام امامقلی، قیامی را ترتیب دهد. از یک‌سو روس‌ها در صدد سرکوب خیزش مردمی هستند و از سوی‌دیگر؛ مردم، شخصیت امامقلی را باور ندارند و فکر می‌کنند نام او تنها یک شایعه است که بر سر زبان‌ها افتاده است. در این بین حضور یک غریبه در شهر به اسم حیدر، توجه همه را به خود جلب می کند.

این رمان که یکی از آثار تاریخی ـ ادبی ایران است و از سه بخش با ۵۸ فصل تشکیل شده، سرشار از حادثه‌های مختلف و تأثیرگذار اصلی و فرعی و روایتگر مقاومت مردم تبریز در برابر اشغال نیروهای روسیه در دوران مشروطه است. شایعه‌ی ورود پنهانی امامقلی خان، عموی ستارخان به تبریز، برای حفظ نهضت مشروطه و مبارزه با روس‌ها، در دل مردم شهر، امید به آزادی را زنده می‌کند و آنها را به شور و خروش در برابر استعمارگران وامی‌دارد. با گسترش این شایعه، نیروهای روس نسبت به افراد، مظنون می‌شوند و ماجراهایی را رقم می‌زنند که پیامدهایی مفهومی دربردارند.

ماجرای اصلی از جایی شدت می‌گیرد که حاج آخوند دوزدوزانی، روحانی برجسته‌ی شهر، توسط نیروهای روس دستگیر می‌شود. این اتفاق، موجی از خشم و اعتراض را میان مردم و طلاب به راه می‌اندازد. سیّد جعفر، یکی از طلاب مدرسه، گروهی از شاگردان را برای آزادی حاج آخوند، رهبری می‌کند و به قراولخانه می‌برد، اما این حرکت به درگیری با نیروهای روس منجر می‌شود که در جریان این مبارزه، سیّد جعفر کشته می‌شود. هم‌زمان، مردی به نام حیدر مراغه‌ای همراه با بشیر، مباشر عمده‌التجار، وارد تبریز می‌شود. مردم به اشتباه او را امامقلی‌خان می‌پندارند و علی‌رغم انکارهای او، این باور عمومی گسترش می‌یابد که وی همان ناجی مشروطه است. حیدر که می‌بیند این تصور می‌تواند مردم را به مقاومت علیه روس‌ها تشویق کند، تصمیم می‌گیرد نقش امامقلی‌خان را بپذیرد و به مبارزه بپیوندد.

با شدت‌گرفتن شورش مردم، روس‌ها تلاش می‌کنند با دستگیری و سرکوب مبارزان، اوضاع را تحت کنترل درآورند. در این میان، نیروهای روس که متوجه می‌شوند حیدر، امامقلی واقعی نیست، تصمیم می‌گیرند او را دستگیر کنند و از او برای شناسایی مبارزان و رابطان مشروطه‌خواهان بهره بگیرند. حیدر نیز در این میان چندین بار دستگیر می‌شود، اما هر بار با شجاعت و فداکاری از چنگ اشغالگران روس می‌گریزد. درنهایت، ارفع‌الدوله، یکی از رهبران مشروطه‌خواهان که با کلنل و ژنرال روس رابطه‌ی نزدیکی دارد، نقشه‌ای برای تصرف شهر و بیرون‌راندن نیروهای روس طراحی می‌کند. او با همکاری مردم، ضربه‌ی سختی به روس‌ها وارد می‌کند. با این‌حال، سرنوشت حیدر، تراژیک رقم می‌خورد؛ او که به نمادی از مبارزه و ایثار تبدیل شده است، در آخرین لحظه‌ی پیش از اعدام، زمانی‌که می‌خواهند گردن وی را با قمه بزنند، نجات می‌یابد، اما سرانجام به ضرب گلوله‌ی نیروهای روس، جان خود را از دست می‌دهد. این پایان تراژیک، پیام استقامت و فداکاری در راه آزادی و استقلال را به‌تصویر می‌کشد. بنابراین؛ رمان *غریبه در شهر*، با تکیه بر حادثه‌های تاریخی و بازتاب روحیه‌ی ایثار و مقاومت، تصویری زنده از مبارزه‌ی مردم ایران در دوران مشروطه ارائه می‌دهد و قهرمانان گمنامِ این حرکت را در تاریخ به یادگار می‌گذارد. در ادامه، به برخی از حادثه‌های این رمان که تاثیر زیادی در روایت داستان دارند، براساس انواع حادثه در روایتگری (اصلی و فرعی)، اشاره می‌شود.

۱،۱،۲،۲. شایعه‌ی ورود پنهانی امامقلی خان به تبریز

شایعه‌ی ورود پنهانی امامقلی‌خان به تبریز به‌عنوان طرح اصلی و محوری حادثه در رمان *غریبه در شعر*، نقشی کلیدی در شکل‌گیری و پیشبرد روایت دارد. این حادثه که محرک اصلی داستان است، آغازگر تمام رخدادها و تقابل‌های بعدی رمان به‌شمار می‌رود و به نوعی مسیر کلی داستان را تعیین می‌کند. ورود پنهانی امامقلی به‌عنوان یک قهرمان خیالی، امید و انگیزه‌ای در میان مردم ایجاد می‌کند و آنها را برای مقاومت در برابر روس‌ها آماده

می‌سازد که به‌طور غیرمستقیم تمام حوادث اصلی داستان، از جمله قیام مردم، مقاومت‌های اجتماعی و سیاسی و درگیری‌های شخصیت‌ها را رقم می‌زند.

این حادثه که در ابتدا به‌صورت یک‌خبر نه‌چندان رسمی و پنهانی، در قالب یک حادثه‌ی فرعی، توسط نجف (نوکر حاج آخوند دوزدوزانی) در میان مردم گسترش می‌یابد، برای مردم تبریز که احساسات و عواطفشان به‌شدت تحریک شده است، نشانه‌ای از امید و تغییر است. با این روایت که نجف، شایعه‌ی ورود امامقلی‌خان، عموی ستارخان را این‌گونه برای حاج آخوند، تعریف می‌کند:

ــ «با صد نفر تفنگ‌چی اومده، الآنه تو شهر و پشت کوه‌ها کمین کرده و می‌خواد یه شبه پدر ژنرال و تمام روس‌ها رو در بیاره!»

آقا پرسید: «کی اومده؟ ...»

نجف گفت: «امام‌قلی آقا، عموی ستارخان دیگه، ...» (ساعدی، ۱۳۶۹: ۱۳)

بنابراین؛ این حادثه‌ی مهم نه‌تنها به‌عنوان نقطه‌ی شروع داستان، بلکه یکی از مؤثرترین حوادث محرک در روایت است که به‌عنوان نیروی اولیه برای شکل‌دهی به پیرنگ عمل می‌کند. این شایعه، مفاهیمی چون امید، مقاومت و همبستگی اجتماعی را به‌تصویر می‌کشد و نویسنده می‌تواند با مهارت و بهره‌مندی از این شایعه، روایت را با تنش و هیجان آغاز کند و بر تمام تحولات بعدی داستان، تأثیر گذارد.

۲،۱،۲،۲. دستگیری حاج آخوند دوزدوزانی و شعله‌ورشدن مقاومت مردمی

حادثه‌ی دستگیری حاج آخوند دوزدوزانی توسط نیروهای روس به‌عنوان محرک اولیه‌ی داستان و یکی از حادثه‌های کلیدی و تأثیرگذار، زمینه‌ساز تنش‌ها و وقایع بعدی، از جمله کشته‌شدن سیّد جعفر و افزایش خشم عمومی است. این حادثه، نشان‌دهنده‌ی تلاش نیروهای اشغالگر برای سرکوب شخصیت‌های مذهبی و اجتماعی، تأثیرگذار است و به‌عنوان یک نقطه‌عطف در پیشبرد داستان و تشدید تنش‌های اجتماعی و سیاسی نقش مهمی دارد که تأثیر گسترده‌ای بر روایت و شخصیت‌های داستان می‌گذارد.

حاج آخوند دوزدوزانی، روحانی برجسته و پیش‌نماز شهر تبریز، شخصیت مؤثر و محبوبی در میان مردم است. وقتی وی همراه نوکر خود (نجف) برای درس به طلاب به‌سوی مدرسه می‌رود، تعدادی از سربازان روسی او را دستگیر می‌کنند که در رمان، این‌گونه روایت می‌شود:

و یک قره‌سوران پرسید: «هی، تو کی هستی؟...»

قره‌سوران دومیپرسید: «از کجا میای؟»

آقا جواب نداد و قره‌سوران یک‌مرتبه عبای آقا را کشید، آن‌چنان که عمامه‌اش زمین افتاد ...

.

قره‌سواران دوم گفت: «خودشه داره دروغ میگه ...» و یقه‌ی آقا را گرفت و کشید و سیلی محکمی به صورتش زد. قره‌سوران‌ها هجوم آوردند که او را از الاغ پایین بکشند. صدای آقا بلند شد:

ــ «اشتباه می‌کنین عوضی گرفتین ...» (همان: ۱۵)

دستگیری حاج آخوند توسط نیروهای روسی نه‌تنها به‌عنوان یک واقعه‌ی سیاسی و اجتماعی مطرح می‌شود، بلکه به‌نوعی نمادی از سرکوب آزادی‌خواهان و استبداد خارجی است. این حادثه که فضای تنش‌زا و خفقان حاکم بر شهر را به‌تصویر می‌کشد، موجب اعتراض گسترده‌ای از سوی مردم و طلاب می‌شود و اتحاد آنان را در برابر اشغالگران تقویت می‌کند و همچنین، اهمیت نقش رهبران مذهبی را در تحریک و هدایت مبارزه‌های اجتماعی، برجسته می‌سازد.

۳,۱,۲,۲. کشته‌شدن سیّد جعفر؛ جرقه‌ای برای قیام مردمی

کشته‌شدن سیّد جعفر، یک نقطه‌عطف مهم و تأثیرگذار در روایت است که شعله‌های خشم عمومی را برمی‌انگیزد و روحیه‌ی مقاومت را در میان مردم تقویت می‌کند. این حادثه، تأثیری عمیق بر روند داستان دارد و زمینه را برای درگیری‌های گسترده‌تر و اتحاد مردمی فراهم می‌کند. درواقع؛ این حادثه نه‌تنها نتیجه‌ی درگیری میان طلاب و نیروهای روسی است، بلکه باعث برانگیخته‌شدن احساسات جمعی و اتحاد مردم در برابر اشغالگران می‌شود.

صدای گلوله در فضا پیچید و سیّد جعفر روی زمین غلتید ... چند لحظه بعد عده‌ای از جوان‌ها حمله کردند و سیّد جعفر را از روی زمین برداشتند و به‌طرف طالبیه فرار کردند ... . (همان: ۱۱۲)

واکنش مردم به کشته‌شدن سیّد جعفر و تصمیم به دفن او در مسجد، حادثه‌ای فرعی است که تأثیر مستقیم بر فضای اجتماعی داستان دارد. این رویداد، نقش مهمی در تقویت احساس جمعی و آمادگی مردم برای قیام دارد. نویسنده با توصیف صدای گلوله، افتادن سیّد جعفر بر زمین و انتقال او توسط جوانان، صحنه‌ای زنده خلق می‌کند و موفق می‌شود این حادثه را به یکی از نقاط تأثیرگذارِ روایت، تبدیل کند.

۴,۱,۲,۲. تحصن مردم در مسجد به درخواست سیّد جُوانی و اعتراض به بی‌عدالتی

این بخش از رمان *غریبه در شهر*، یکی از حادثه‌های فرعی است که با تأکید بر مقاومت مردم و نقش رهبران محلی، به توسعه‌ی ابعاد اجتماعی و سیاسی داستان کمک می‌کند. این حادثه اگرچه به‌طور مستقیم به پیشبرد پیرنگ اصلی منجر نمی‌شود، اما در برجسته‌سازی جوّ اجتماعی حاکم و بازتاب روحیه‌ی جمعی مردم، تأثیر قابل‌توجهی دارد.

در این قسمت، سیّد جوانی از مردم می‌خواهد که در مسجد تحصن کنند و خواستار مجازات قاتل سیّد جعفر شوند. او با اصرار می‌گوید:

«ما از این مسجد بیرون نخواهیم رفت تا قاتل سیّد شهید را به مجازات برسانند. ما چیز دیگری نمی‌خواهیم. ما روزهای سخت‌تر از این را دیده‌ایم. امروز را نیز تحمل می‌کنیم، فقط مجازات قاتل!» (همان: ۳۴)

این حادثه‌ی فرعی که نشان‌دهنده‌ی همبستگی اجتماعی و مقاومت در برابر ظلم و سرکوب است، فضای اجتماعی و سیاسی زمانه را گسترش می‌دهد و بر وحدت مردمی تأکید می‌کند که علی‌رغم مشکلات، به اصول خود پایبند هستند.

در ادامه‌ی داستان؛ ورود عبدالله و معرفی او به‌عنوان برادرزاده‌ی حاج‌آقا رسول، همراه با رفتار مردم نسبت به عمویش، نشان‌دهنده‌ی بی‌اعتمادی به کسانی است که با نیروهای روس همکاری می‌کنند. این بخش نه‌تنها به شخصیت‌پردازی این افراد کمک می‌کند، بلکه فضای پُرتنش و دوگانگی موجود در جامعه را نیز به‌تصویر می‌کشد. درواقع؛ نویسنده با به‌کارگیری توصیف‌های زنده و گفت‌وگوهای تأثیرگذار، موفق می‌شود احساس مقاومت و امید را در برابر سرکوب به‌تصویر بکشد.

۵,۱,۲,۲. رسیدن خبر ورود امامقلی به ژنرال روسی برای کشتن او و صاحب‌منصبان

رسیدن خبر ورود امامقلی به شهر تبریز برای کشتن ژنرال روسی و دیگر صاحب‌منصبان، یک حادثه‌ی اصلی و محوری است که به‌عنوان نقطه‌ای کلیدی در پیشبرد پیرنگ و خط داستان کمک می‌کند. خبر حضور امامقلی به ژنرال روسی، در کنار واکنش مردم و سرکوب خونین آنها، تقابل میان نیروهای مقاومت و اشغالگران را به اوج می‌رساند و مسیر داستان را تغییر می‌دهد.

چند روز پس از تحصن مردم در مسجد، ژنرال روسی گزارشی دریافت می‌کند مبنی بر اینکه امامقلی، عموی ستارخان، در شهر حضور دارد و هدفش کشتن ژنرال و صاحب‌منصبان روسی است و مردم به‌زودی به پشتیبانی از او، به بیرون از مسجد خواهند ریخت.

راپورت‌چی جواب داد:
ـ «یک خبر مهم»
مترجم ترجمه کرد. ژنرال جلوتر آمد، راپورت‌چی گفت:
ـ «حتمی شده که عموی ستارخان آمده تو شهر.»
مترجم ترجمه کرد. ژنرال پرسید:
ـ«برای چی؟»
مترجم ترجمه کرد و راپورت‌چی گفت:
ـ «برای ترور حضرت اشرف ینه‌رال کبیر وصاحب منصبان.»
راپورت‌چی اضافه کرد:
ـ «همه‌ی مردم کوچه و بازار خبر دارند.» (همان: ۵۶ ـ ۵۵)

این حادثه سبب تشدید تنش‌ها و درگیری‌ها در شهر می‌شود و در عین‌حال تقابل میان مردم و نیروهای اشغالگر را شدت می‌بخشد. تصمیم ژنرال برای سرکوب اعتراض‌ها و دستور تیراندازی، پیامدهای گسترده‌ای را برای شخصیت‌ها و فضای داستان رقم می‌زند و حس خفقان اجتماعی و ترس را به اوج می‌رساند.

درنهایت؛ این حادثه، با تمرکز بر ورود امامقلی و واکنش نیروهای روس، یکی از نقاط اوج داستان است که مفاهیم مقاومت، سرکوب و ناامیدی را به‌طور همزمان به‌تصویر می‌کشد. نویسنده با استفاده از توصیف‌های دقیق و خلق موقعیت‌های تنش‌زا، موفق می‌شود تضاد میان امید مردم و خشونت نیروهای اشغالگر را در فضایی واقعی و تأثیرگذار بازتاب دهد.

۶،۱،۲،۲. ورود حیدر مراغه‌ای به تبریز و گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی امامقلی

ورود حیدر مراغه‌ای به شهر تبریز و گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی اینکه حیدر، همان امامقلی، عموی ستارخان است، یکی از حوادث اصلی است که به‌عنوان نقطه‌ای کلیدی در روایت، به پیشبرد پیرنگ و ایجاد تعلیق در فضای داستان کمک می‌کند.

در همان‌روز، حادثه‌ای مهم رخ می‌دهد؛ مردی که خود را حیدر مراغه‌ای معرفی می‌کند، به همراه بشیر، مباشر عمدت‌التجار، وارد تبریز می‌شود.

چند نفر خرکچی الاغها را می‌کردند و آقا بشیر و دو جوان دیگر سوار بر اسب راه افتادند و هنوز چند قدمی نرفته بودند که حیدر سوار بر اسب به آنها رسید. سر و وضع آراسته‌تری پیدا کرده بود و دو خورجین کوچک به کپل اسبش بسته بود. با صدای بلندی سلام کرد و انگار که از سالها پیش با آنها آشنا بود پرسید:
ـ «انشاالله که راهی شهر هستین. آره؟»
آقا بشیر سراپای حیدر راورانداز کرد و گفت: «
ـ «آره چطور مگه؟» (همان: ۶۹)

درواقع؛ ورود حیدر به شهر تبریز، یکی از گره‌های اصلی داستان است. این حادثه به ایجاد تعلیق و تقویت حس کنجکاوی در مخاطب، کمک می‌کند. مردم که به دنبال قهرمانی برای رهایی از سلطه‌ی روس‌ها هستند، حضور حیدر را به امامقلی نسبت می‌دهند. این باور، به پیشبرد روایت و ایجاد تنش در داستان منجر می‌شود. حیدر، نماد نیاز مردم به یک قهرمان برای مقابله با اشغال‌گران است. همچنین این حادثه پایه‌گذار وقایع بعدی است؛ به‌ویژه تلاش مردم برای یافتن حقیقت و تشدید درگیری با نیروهای روس.

۷،۱،۲،۲. کشتن برویانوف به‌دست ارفع‌الدوله و پیامدهای آن

کشتن برویانوف به‌دست ارفع‌الدوله یکی از نقاط عطف و اصلی داستان است که به‌طور مستقیم بر روند روایت تأثیر عمیقی دارد. قتل برویانوف توسط ارفع‌الدوله که در قالب نقشه‌ای زیرکانه انجام می‌شود، به اوج‌گیری تنش‌ها و پیچیده‌ترشدن موقعیت‌های داستان منجر می‌شود. این حادثه علاوه بر تغییر روند داستان، شخصیت‌پردازی ارفع‌الدوله و فضای سیاسی حاکم را برجسته می‌کند. درواقع؛ این حادثه، هم به اوج‌گیری درگیری‌های داستانی کمک می‌کند و هم تنش میان مردم و نیروهای اشغالگر را افزایش می‌دهد.

همان شب، ارفع‌الدوله که در مهمانی خانه‌ی ژنرال حضور دارد، به‌طور مخفیانه برویانوف را به بهانه‌ای از مهمانی جدا می‌کند و به خانه‌اش دعوت می‌کند. او به برویانوف وعده‌ی بساطی مخصوص از عیش‌ونوش می‌دهد. اما وقتی برویانوف به خانه‌ی ارفع‌الدوله می‌رسد، ارفع‌الدوله پنهانی از پشت درخت بزرگی بیرون می‌آید و با خنجر به وی حمله می‌کند و او را می‌کشد.

> **از پشت درخت بزرگی ارفع‌الدوله پابرهنه آمد بیرون؛ خنجر لبه‌کجی به‌دست داشت. پاورچین پاورچین جلو رفت و یک مرتبه دهان برویانف را با دست چپ گرفت و سه مرتبه خنجر را در قلب برویانف فروکرد و بیرون کشید. لحظه‌ای صبر کرد و دوروبرش را دید زد و بعد جسد را کشان‌کشان برد و انداخت وسط باغچه روی علف‌ها.** (همان: ۹۴ـ ۹۳)

ارفع‌الدوله با این اقدام، خود را به‌عنوان فردی فعال در پشت صحنه‌ی مقاومت معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که در برابر نیروهای اشغالگر، تنها مبارزه‌ی مردمی جریان ندارد، بلکه برخی از شخصیت‌های طبقات بالای اجتماعی نیز در تقابل با سلطه‌ی بیگانگان هستند. این رفتار ارفع‌الدوله نمادی از خشم فروخورده و نقشه‌ی حساب‌شده علیه نیروهای اشغالگر است.

اما رفتار کارگزار ارفع‌الدوله برای هدایت مأموران به خانه‌ای متروکه و پنهان‌کردن جسد برویانوف، حادثه‌ای فرعی و بسط‌دهنده است که به غنی‌ترشدن پیرنگ کمک می‌کند. این رفتار، علاوه بر ایجاد تعلیق، نشان‌دهنده‌ی تلاش سازمان‌یافته برای جلوگیری از لورفتن قاتل واقعی است. نویسنده با توصیف‌های دقیق و خلق فضایی پرتنش، موفق می‌شود جذابیت و عمق داستان را افزایش دهد.

۸،۱،۲،۲. دستگیری حیدر و انتشار خبر دستگیری امامقلی

دستگیری حیدر و منتشرشدن خبر دستگیری امامقلی، یکی از حادثه‌های کلیدی و پیش‌برنده‌ی داستان است که نقطه‌ی اوج تنش‌ها و تضاد میان شخصیت‌ها و نیروهای اشغالگر را به‌تصویر می‌کشد. دستگیری حیدر توسط سربازان روسی و انتشار خبر دستگیری امامقلی، تغییری اساسی در روند داستان ایجاد می‌کند و به عمق‌بخشی بحران اجتماعی و سیاسی می‌انجامد. در این حادثه، خشم مردم از اعدام آزادی‌خواهان و انتشار خبر دستگیری امامقلی، همدلی عمومی و اعتراض‌های اجتماعی را تقویت می‌کند.

هنگامی‌که مأموران به خانه‌ای که حیدر در آن مخفی شده است، می‌رسند، علی‌اکبر او را در گنجه‌ای در خانه‌ی همسایه پنهان می‌کند. اما وقتی جست‌وجوها بی‌نتیجه می‌ماند، ژنرال که از یافتن امامقلی ناامید شده است، دستور می‌دهد، روزانه، شش‌نفر از زندانیان آزادی‌خواه به دار آویخته شوند تا امامقلی خود را تسلیم کند. این اقدام، خشم عمومی را برمی‌انگیزد. حیدر در فرصتی مناسب از محل مخفیگاه خود فرار می‌کند، اما به دست سربازان روسی می‌افتد. هنگامی که سربازان او را بازداشت می‌کنند، بالاخان، فرمانده‌ی سربازان، با تمسخر می‌گوید:

> **ـ «کجا با این عجله رفییق؟»**
> **حیدر پاسخ می‌دهد:**
> **ـ «داشتم می‌رفتم کاروانسرا»**
> **بالاخان با خنده‌ای بلند می‌گوید:**

ـ«مگر این طرف‌ها کاروانسراست؟ اسمت چیست؟»
حیدر می‌گوید:
ـ «حاج حیدر»
بالاخان می‌گوید:
ـ «مشهور به امامقلی، مگه نه؟» (همان: ۱۵۰)

توصیف پنهان‌کردن حیدر در گنجه‌ی خانه همسایه و فرارش از محل مخفیگاه، حادثه‌ای فرعی و بسط‌دهنده است که حس تعلیق و اضطراب داستان را تقویت می‌کند. این حادثه، به ایجاد پیچیدگی بیشتر در روایت کمک کرده و فشار بر شخصیت‌ها را افزایش می‌دهد. نویسنده با توصیف‌های زنده و گفت‌وگوهای تأثیرگذار، موفق می‌شود خشونت، خفقان و روحیه‌ی مقاومت را به‌طور هم‌زمان به‌تصویر بکشد. این حادثه، نقش مهمی در انتقال پیام‌های اجتماعی و سیاسی رمان دارد.

۹،۱،۲،۲. آزادکردن حیدر و استفاده‌ی روس‌ها از شایعه‌ی فرار او از زندان برای فریب مردم

آزادی حیدر و شایعه‌ی فرار او از زندان، یکی دیگر از حادثه‌های اصلی و محوری داستان است که به‌طور مستقیم بر روند روایت و پیچیدگی پیرنگ و همچنین شدت‌گرفتن تقابل میان مردم و نیروهای اشغالگر روس، تأثیر می‌گذارد. این نقشه‌ی زیرکانه و حساب‌شده‌ی روس‌ها (آزادی حیدر و شایعه‌ی فرار او از زندان)، برای تحریک مخالفان و ایجاد دام برای قیام‌کنندگان، نمایانگر استراتژی‌های سرکوب‌گرانه و خفقان سیاسی آن دوران است که به‌شکل نمادین، تسلط و بی‌رحمی استبداد را بازنمایی می‌کند. درواقع؛ این اقدام، از یک‌سو مردم را به قیام وامی‌دارد و از سوی‌دیگر، باعث تقویت روحیه‌ی بی‌اعتمادی و ترس در جامعه می‌شود. حیدر که تحت فشار روس‌ها عمل می‌کند، در این میان به ابزاری برای پیشبرد نقشه‌ی آنها تبدیل می‌شود.

ارفع‌الدوله پیشنهاد می‌دهد که شایعه کنند حیدر از زندان فرار کرده و در شب‌نامه‌ای به مردم پیام داده که آماده‌ی قیام علیه روس‌ها باشند. او خطاب به بابایوف می‌گوید:

ـ «به جناب میلر و ژنرال عرض کنید که بهتر است از این موقعیت استفاده کنند. حالا که ثابت شده این مردک امامقلی نیست، بهتر است آزادش کنند ... . می‌توانیم تو شهر شایع کنیم که امامقلی از زندان فرار کرده و شب‌نامه‌ای چاپ کنیم که او آماده‌ی همه کار است» (همان: ۱۸۳)

هم‌بندشدن حیدر با حاج‌آقا دوزدوزانی در زندان، حادثه‌ای فرعی است که به شخصیت‌پردازی حیدر و افزایش تعلیق داستان، کمک می‌کند. این رویداد، نشان‌دهنده‌ی روابط پنهان میان مبارزان و نقش زندان در تغییر سرنوشت افراد است.

۱۰،۱،۲،۲. فاش‌شدن هویت واقعی ارفع‌الدوله و نقشه‌ی مجاهدان برای تحریک مردم

فاش‌شدن هویت واقعی ارفع‌الدوله به‌عنوان میرزاعباس استانبولچی و نقشه‌ی سازمان مخفی برای ایجاد شایعه درباره‌ی امامقلی، نقطه‌ی اوج پیچیدگی‌های داستان و یکی از نقاط عطف کلیدی در داستان است که تأثیر عمیقی بر پیرنگ دارد. این حادثه نه‌تنها تأثیر مستقیمی بر مسیر روایت دارد، بلکه حقیقت ماجرای امامقلی و نقشه‌ی مبارزان را آشکار می‌کند. این حقیقت، داستان را به‌سمت اندیشه‌ورزی بیشتر درباره‌ی نقش رهبری و قدرت شایعه در ایجاد جنبش‌های مردمی، سوق می‌دهد.

ورزا که نام واقعی‌اش «تامارا» است، با طرحی زیرکانه، عبدالله‌خان، علی‌اکبر و یک مجاهد قفقازی را به خانه‌ی ارفع‌الدوله دعوت می‌کند. در این جلسه، ورزا هویت واقعی ارفع‌الدوله ـ که در حقیقت میرزاعباس استانبولچی است ـ و دیگر اعضای تشکیلات مخفی مجاهدان را فاش می‌کند. در جریان این‌جلسه، میرزاعباس اعتراف می‌کند که فردی به نام امامقلی وجود خارجی ندارد و تمام ماجرا، نقشه‌ای از پیش طراحی‌شده برای تحریک مردم به قیام علیه نیروهای روس بوده است.

ارفع‌الدوله:
ـ «گفت آخه اون که امامقلی نیس!»
عبدالله‌خان با تعجب پرسید:
ـ «چطور نیس؟»
ابراهیم‌خان گفت:
ـ «اصلاً آدمی به اسم امامقلی وجود نداره. این نقشه‌ای بود که در این انجمن مطرح شد تا مردمو به هیجان بیاره و آماده‌ی مبارزه بکنه»
ابراهیم رو کرد به ارفع‌الدوله و گفت:
«میرزاعباس تو خیلی خلاصه توضیح بده» (همان: ۲۲۸ـ ۲۲۷)

این حادثه، نشان‌دهنده‌ی شگردهای مبارزاتی مجاهدان برای مقابله با نیروهای اشغالگر است. شایعه درباره امامقلی، اگرچه فریبی هوشمندانه است، اما هدفی والا را دنبال می‌کند و آن متحدکردن مردم و آماده‌سازی آنها برای قیام علیه اشغالگران است. از سوی‌دیگر، افشای این حقیقت، تنش و سردرگمی را میان شخصیت‌ها و جامعه ایجاد می‌کند و اهمیت رهبری سازمان‌یافته در مبارزات را برجسته می‌سازد.

و اما؛ نقش ورزا (تامارا) به‌عنوان عامل افشاگر، حادثه‌ای فرعی است که به عمق‌بخشی داستان و پیچیدگی روابط میان شخصیت‌ها کمک می‌کند. این شخصیت، با توجه به گذشته‌اش به‌عنوان معشوقه‌ی برویانوف و نقش فعلی‌اش به‌عنوان یک افشاگر، به جذابیت روایی و دراماتیک داستان می‌افزاید.

۱۱,۱,۲,۲. منفجرکردن خانه‌ی نزدیک مخفیگاه حیدر؛ از دستگیری تا دستور اعدام او

این بخش از رمان *غریبه در شهر*، نقطه‌ی اوج داستان و یکی دیگر از حادثه‌های اصلی محسوب می‌شود. این حادثه، هم از نظر تنش روایی و هم پیامدهای اجتماعی و روانی، نقطه‌ی عطفی برای داستان، به‌شمار می‌رود.

مجاهدی که دم در بود بمب را به داخل هشتی پرتاب کرد و همزمان با او مجاهد دیگر بمب را به پشت بام انداخت. صدای انفجار یکی بعد از دیگری بلند شد و خانه یک‌مرتبه درهم ریخت. (همان، ۲۴۴)

انفجار خانه‌ی نزدیک مخفیگاه حیدر، دستگیری او و عملیات نجات همراه با حمله‌ی گسترده‌ی مجاهدان به نیروهای روس که تنش و درگیری داستان را به بالاترین حد می‌رساند، نشان‌دهنده‌ی هماهنگی مقاومت و اهمیت فداکاری در برابر اشغالگران است. این حادثه با مرگ ژنرال روسی و کشته‌شدن حیدر، پایان تراژیک روایت را رقم می‌زند و پیام مقاومت و ایثار را در برابر اشغالگران، به اوج می‌رساند.

حیدر که از اعدام نجات یافته است، در حالی‌که مات و مبهوت به اطراف نگاه می‌کند، خنده‌ای بر لبانش نقش می‌بندد و فریاد می‌زند: «امام ....» و یک‌مرتبه ساکت می‌شود و رمان در همین‌جا، با مرگ حیدر، پایانی تراژیک می‌یابد.

صدای شلیک گلوله‌ها از ناحیه‌ی دیگری به گوش رسید و درست در این لحظه گلوله‌ای پیشانی ژنرال را شکافت و او را از روی اسب انداخت پایین. گلوله‌ی دیگری بابایوف را سرنگون کرد ... حیدر که مات و مبهوت روی دوزانو مانده بود با عجله بلند شد ... خنده‌ای روی لبان حیدر نقش بست و با صدای بلند داد زد: «امام...» و یک مرتبه ساکت شد و چشمانش به گوشه‌ای دوخته شد. گلوله‌ای سینه‌اش را شکافته بود و خون از لای پیراهنش سرازیر بود. لحظه‌ای در همان حال ماند و بعد آرام‌آرام خم شد و زانو زد و روی سفره‌ی چرمی درغلتید. (همان: ۲۶۴ـ ۲۶۳)

حیدر، که در تمام داستان با دوگانگی نقش و هویتش روبه‌رو است، در صحنه‌ی مرگ خود، به‌نوعی رهایی و آرامش دست می‌یابد. فریاد او («امام...») و مرگ ناگهانی‌اش، نمادی از ایثار و مقاومت بی‌پایان مردم در برابر ظلم است.

و اما انفجار خانه‌ی نزدیک مخفیگاه حیدر، حادثه‌ای فرعی و بسط‌دهنده است که برای پیچیده‌ترکردن شرایط و تقویت تعلیق در داستان به‌کار می‌رود. این انفجار، شک نیروهای روس به حیدر را کاهش داده و زمینه را برای دستگیری و فشار بیشتر بر او، فراهم می‌کند. نویسنده با ایجاد تنش و توصیف‌های دقیق، سعی دارد خواننده را با فضا و پیام داستان درگیر کند و پایان‌بندی تراژیک شخصیت حیدر را به نقطه‌ای به‌یادماندنی، تبدیل نماید.

۲،۲،۲. نقش انواع عنصر حادثه در رمان *الوشم* عبدالرحمن مجید الربیعی

رمان *الوشم* نوشته‌ی عبدالرحمن مجید الربیعی، یکی از آثار برجسته‌ی ادبیات عربی معاصر است که داستانی دراماتیک و عاطفی را در بستر تحولات سیاسی و اجتماعی عراق روایت می‌کند. این رمان، داستان شخصیت‌های مختلفی را دنبال می‌کند که در برابر سرکوب‌ها و بحران‌های اجتماعی و سیاسی دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

رمان *الوشم*، دارای ۱۳ فصل است که به شکلی منظم، روایت زندگی کریم الناصری را از دوره‌ی جوانی و آرزوهای بلندپروازانه‌اش تا سقوط روحی و روانی او پس از تحمل فشارهای اجتماعی و سیاسی، دنبال می‌کند. هر فصل از این رمان، به یکی از دوره‌های تحول زندگی شخصیت اصلی می‌پردازد و مخاطب را با فضای خاص اجتماعی و سیاسی عراق در دوران استبداد، آشنا می‌سازد. در این رمان، جریان سیال ذهن و بازگشت به گذشته، برای پیچیدگی‌های درونی شخصیت اصلی و تأثیر تجربه‌های گذشته بر وضعیت کنونی او، نقش مهمی ایفا می‌کند. الربیعی با استفاده از تک‌گویی‌های درونی، احساسات متناقض، تردیدها و بحران‌های هویتی کریم الناصری را به‌تصویر می‌کشد. درواقع؛ از طریق این تکنیک خاص، خواننده به عمق روان‌شناسی کریم نفوذ می‌کند و با آشفتگی‌های ذهنی او در مواجهه با فشارهای اجتماعی و سیاسی، همراه می‌شود.

کریم الناصری در زمان سلطه‌ی رژیم دیکتاتوری عراق درگیر مسائلی مانند سرکوب سیاسی و محدودیت‌های اجتماعی می‌شود. او از یک فرد خوش‌باور و پرامید به شخصیتی تراژیک تبدیل می‌شود که با سرکوب‌های سیاسی و ظلم‌های اجتماعی، دست‌وپنجه نرم می‌کند. کریم به‌دنبال مبارزه‌ی خود علیه حکومت، دستگیر می‌شود و به مدت هفت‌ماه به زندان می‌افتد که در پی این اتفاق، شخصیت او دگرگون می‌شود تا جایی‌که به دوستان خود در حزب، خیانت می‌نماید. سرانجام در پی آشفتگی‌های ذهنی و تضادهای درونی؛ برای مجازات خود، بی‌خانمانی و تندروی در زندگی شبانه و مستی را برمی‌گزیند و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد.

در طول رمان *الوشم*، کریم با افراد مختلفی مانند یسرا توفیق و مریم عبدالله، روبه‌رو می‌شود که نقش مهمی در تغییرات فکری و عاطفی او دارند. این ارتباط‌ها و تعامل‌ها، به بررسی مسائل روان‌شناختی و انسانی شخصیت‌ها کمک می‌کند و چالش‌های درونی و بیرونی آنها را در برابر سیستم‌های سرکوب‌گر نشان می‌دهد. مضامین اصلی این اثر شامل ظلم، سرکوب، هویت فردی و بحران‌های اجتماعی است که در قالب روابط انسانی و تغییرات درونی شخصیت‌ها، به‌طور عمیق‌تر بررسی می‌شود. در ادامه؛ به مهم‌ترین حادثه‌های این رمان (اصلی وفرعی) که تاثیر زیادی در روایت داستان دارند، اشاره می‌شود.

۱،۲،۲،۲. دستگیری و بازداشت کریم الناصری؛ گره‌ی اصلی روایت

دستگیری کریم الناصری و زندانی‌شدن او، یکی از حادثه‌های اصلی رمان *الوشم* است که پیرنگ داستان بر محور آن شکل می‌گیرد. این حادثه به‌عنوان محور اصلی روایت و نقطه‌عطفی در داستان، تمامی جنبه‌های داستان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و باعث ایجاد تغییرات مهمی در ساختار شخصیت و پیشبرد داستان می‌شود. حادثه‌ی دستگیری کریم، نقطه‌ای برای گره‌افکنی در داستان است که تنش‌های درونی و اجتماعی شخصیت را نمایان می‌کند. همچنین خاطرات دوران زندان و بازگشت به گذشته، به کشف روابط شخصیت اصلی با دیگران و درک عمیق‌تر از وضعیت او، کمک می‌کند. اگرچه این حادثه

به‌طور مستقیم در روایت به‌تصویر کشیده نشده است، اما از طریق شیوه‌ی بازگشت به گذشته و جریان سیال ذهن، مخاطب به جنبه‌های مختلف آن دست می‌یابد. درواقع؛ این حادثه نقطه‌ی آغاز درگیری‌های درونی و روانی شخصیت اصلی و همچنین روابط او با دیگر شخصیت‌ها است و نه‌تنها به‌عنوان یک حادثه‌ی سیاسی، بلکه به‌عنوان یک تحول شخصیتی در داستان است که درنهایت به شکستن ایدئولوژی‌های پیشین او، منجر می‌شود.

«**خرج کريم الناصري سالما طويلا و مبتسماً يتفقد الأصدقاء ويرد التحية على الآخرين و يستقبل تهنئتهم بمناسبة إطلاق السراح**.» (کریم الناصری در حالی‌که سالم و لبخند به لب بود، از زندان بیرون آمد. او به دوستانش سر می‌زد؛ به سلام دیگران پاسخ می‌داد و تبریک‌هایی که به مناسبت آزادی‌اش دریافت می‌کرد، می‌پذیرفت.) (الربیعی، ۲۰۰۲م: ۳۱)

این حادثه، نمایانگر وضعیت سرکوب سیاسی در جامعه‌ای استبدادی است که به آزادی‌های فردی حمله می‌کند و بستری برای نمایش درگیری‌های درونی و فشارهای روانی و اجتماعی اوست که متحمل می‌شود. درگیری‌های درونی کریم که در بازگشت به گذشته، منعکس می‌شوند، او را در تقابل با خود و جامعه‌اش قرار می‌دهند. بنابراین، نویسنده با بهره‌گیری از شیوه‌های روایی پیشرفته، مانند جریان سیال ذهن و بازگشت به گذشته، موفق می‌شود لایه‌های مختلف شخصیت و جامعه را در بستر این حادثه بازتاب دهد. این روایتِ غیرخطی، مخاطب را به چالشی برای کشف حقیقت و درک انگیزه‌های شخصیت‌ها، دعوت می‌کند.

۲،۲،۲،۲. آزادی کریم الناصری؛ نقطه‌ی آغاز روایت و بازتاب سرکوب اجتماعی

آزادی کریم الناصری از زندان، یکی از حادثه‌های اصلی و آغازگر رمان *الوشم* است و به‌عنوان نقطه‌ی آغاز روایت، به‌طور مستقیم بر روند داستان تأثیر می‌گذارد. این حادثه، آغازگر درگیری‌های روانی کریم با خود و جامعه‌ی پیرامون خود است. آزادی او نه‌تنها نشانه‌ای از پیروزی، بلکه نمادی از تسلیم اجباری در برابر نظام سرکوب‌گر می‌باشد.

رمان با روایت آزادی کریم الناصری از زندان آغاز می‌شود؛ روایتی که علاوه بر بازتاب واقعیت تلخ زندانی‌شدن، تأثیرهای روانی و اجتماعی آن را نیز نشان می‌دهد:

«**تنفس كريم الناصري هواء الشارع بعد اختناق عريض سبعة شهور جائرة طوقته بدقائقها و رعبها، و هرست منه الدم و العظم و الأعصاب**.» (کریم الناصری پس از خفگی شدید، هوای خیابان را تنفس کرد؛ هفت ماه سختی او را در دقیقه‌های وحشت‌آور خود گرفتار کرده و خون، استخوان و اعصابش را خُرد کرده بود.) (همان: ۳۱)

این حادثه، درک عمیقی از بحران درونی شخصیت کریم ارائه می‌دهد. آزادی او تحت شرایطی صورت می‌گیرد که احساس عزت‌نفس و هویتش را نابود کرده است. امضای سند منکرشدن وابستگی سیاسی، او را در تضاد با ارزش‌ها و باورهای خود قرار می‌دهد و حس شکست و تحقیر را در او برمی‌انگیزد. نویسنده با استفاده از توصیف‌های تأثیرگذار و روایت روان‌شناختی، به‌خوبی توانسته است بحران‌های درونی شخصیت را در بستر سرکوب اجتماعی منعکس کند.

۳،۲،۲،۲. نقل‌مکان کریم الناصری از ناصریه به بغداد؛ گامی به‌سوی شروعی تازه

مهاجرت کریم از ناصریه به بغداد، نقطه‌ی عطفی در روایت است که مسیر زندگی کریم را تغییر می‌دهد. این حادثه، مرحله‌ای جدید در زندگی کریم است که او را با فرصت‌ها و روابط جدید روبه‌رو می‌کند. همچنین، این مهاجرت، نمادی از تلاش برای بازسازی زندگی و فاصله‌گرفتن از گذشته‌ای پر از رنج و سرکوب است. این تغییر مکان، نه‌تنها فرصتی برای رهایی از گذشته‌ی تلخ زندان فراهم می‌کند، بلکه بستری برای ورود به فضایی جدید با چالش‌ها و روابط تازه، ایجاد می‌نماید.

پس از آزادی از زندان، کریم الناصری که از فشارهای روحی و اجتماعی در شهر زادگاهش، ناصریه، خسته شده است، تصمیم به مهاجرت به بغداد می‌گیرد. او شهری را انتخاب می‌کند که در آن هیچ‌کس او را نمی‌شناسد. هنگام ترک ناصریه، یکی از دوستانش به‌نام حسون السلمان، با دلسوزی به او می‌گوید:

«**وعندما وضع جسده في القطار الصاعد إلى بغداد قال له حسون السلمان: – أتمنى أن تصحو يا كريم و أن تعود إلينا بأقرب وقت**» (وقتی سوار قطاری شد که به بغداد می‌رفت، حسون السلمان به او گفت: امیدوارم بیدار شوی ای کریم! و در اولین فرصت پیش ما برگردی.) (همان: ۳۱)

در بغداد، کریم به‌دنبال کار می‌گردد و در شرکتی مشغول به‌کار می‌شود که در آن با مریم عبدالله و چند دوست جدید آشنا می‌شود. علاوه بر این، به‌عنوان سردبیر یک روزنامه نیز فعالیت می‌کند:

«**لقد عينت محررا في إحدى الصحف إضافة إلى عملي في الشركة.**» (علاوه بر کارم در شرکت، به‌عنوان سردبیر در یکی از روزنامه‌ها منصوب شده‌ام.) (همان: ۳۵)

این جابه‌جایی، بحران هویتی کریم را عمیق‌تر می‌کند. او تلاش می‌نماید خود را در شهری غریب بازتعریف کند و جایگاه تازه‌ای در جامعه پیدا کند. در عین‌حال، این حرکت، نشانه‌ای از تنهایی و بیگانگی او در مواجهه با محیطی ناشناخته است.

آشنایی کریم با مریم عبدالله و دیگر همکاران در شرکت، به‌عنوان حادثه‌ای فرعی، به توسعه‌ی روابط اجتماعی او کمک می‌کند و تأثیری مستقیم بر تحولات بعدی داستان دارد. توصیف لحظه‌ی ترک ناصریه و گفت‌وگوی کوتاه کریم با حسون السلمان، نشان‌دهنده‌ی حسرت‌ها و امیدهای متناقض اوست. نویسنده با استفاده از توصیف‌های کوتاه و گفت‌وگوهای تأثیرگذار، موفق شده است احساسی از جدایی، تنهایی و امید را در این بخش از داستان، بازتاب دهد.

۴،۲،۲،۲. آشنایی کریم الناصری با مریم عبدالله؛ عشق، تراژدی و نقد اجتماعی

آشنایی کریم الناصری با مریم عبدالله و رابطه‌ی عاشقانه‌ی آنها، یکی از حادثه‌های فرعی در رمان *الوشم* است که تأثیر عمیقی بر روند داستان، شخصیت‌پردازی و گسترش ابعاد احساسی روایت دارد. رابطه‌ی عاشقانه‌ی این‌دو، در عین‌حال که پُر از پیچیدگی‌های اخلاقی و اجتماعی است، بازتابی از شرایط سخت و محدودیت‌های زنان در جامعه‌ای محافظه‌کار و استبدادی به‌شمار می‌رود. درواقع؛ این رابطه، ضمن افزایش پیچیدگی‌های روانی شخصیت‌ها، لایه‌های جدیدی از تقابل عشق و اخلاق اجتماعی را به داستان می‌افزاید.

پس از نقل‌مکان کریم الناصری به بغداد و شروع به‌کار در شرکتی، او با مریم عبدالله، همکار خود، آشنا می‌شود.

«**تقع غرفة كريم الناصري في الشركة في نهاية ممر طويل، لها نافذة واحدة كبيرة تطل على شارع سكني ... في هذه الغرفة منضدتان احتل إحداهما بينما احتلت الأخرى مريم عبد الله... في يدها اليسرى خاتم ذهبي يضع مثيله رجل آخر هناك هو زوجها الذي تزوجها قبل أعوام و أولدها بنتين**» (اتاق کریم الناصری در شرکت، در انتهای راهرویی طولانی قرار داشت. این اتاق پنجره‌ای بزرگ رو به یک خیابان مسکونی داشت. در این اتاق، دو میز وجود داشت؛ یکی متعلق به او و دیگری به مریم عبدالله. در دست چپ مریم حلقه طلایی‌ای بود که مشابه آن را مرد دیگری گذاشته بود؛ مردی که شوهر او بود و چندین سال پیش با او ازدواج کرده و صاحب دو دختر شده بود.) (همان: ۳۳)

مریم، که دارای همسر و دو دختر است، وارد رابطه‌ای عاشقانه با کریم الناصری می‌شود، اما این تنها جنبه‌ای از زندگی پیچیده‌ی او نیست. او همچنین درگیر یک رابطه‌ی غیرقانونی و مخفیانه با فردی به نام قحطان است. رابطه‌ی کریم و مریم، بازتابی از کشمکش‌های درونی هر دو شخصیت است. کریم، در جست‌وجوی معنا و رهایی، خود را درگیر عشقی ممنوعه می‌بیند. مریم، از سوی‌دیگر، قربانی ازدواجی اجباری است که او را به روابط غیرقانونی وادار می‌کند و

تراژدی زندگی‌اش را رقم می‌زند. درواقع؛ نویسنده با خلق شخصیت مریم، تلاش می‌کند تا رویدادها را هیجان‌انگیزتر کند و یکی از مسائل اجتماعی مهم زنان را برجسته سازد. در این رمان؛ مریم، نماد زنانی است که در جامعه‌ای سرکوبگر، قربانی ازدواج‌های اجباری و نابرابری‌های جنسیتی می‌شوند. نویسنده با مهارت، توانسته است این تراژدی را به عنصری محوری برای افزایش تعلیق و جذابیت داستان تبدیل کند.

۵,۲,۲,۲. آشنایی کریم الناصری با اسیل عمران؛ پیوندی گسسته میان عشق و آرمان

آشنایی کریم با اسیل عمران، به‌عنوان حادثه‌ای فرعی، تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری شخصیت و تجربه‌های عاطفی کریم دارد. این رابطه، پلی میان عشق و آرمان سیاسی اوست که با تحولات اجتماعی و سیاسی، به یک پایان تلخ منتهی می‌شود. این رابطه، با وجود آغاز امیدوارکننده‌اش در جشن مناسبتی ملی، به‌واسطه‌ی تحولات سیاسی و شخصی، به یک خاطره‌ی تلخ و پایان‌ناپذیر در زندگی کریم، تبدیل می‌شود.

اسیل عمران، معلم نقاشی در یکی از مدارس ناصریه، نوشته‌ها و سخنرانی‌های کریم الناصری را در روزنامه‌ها می‌خواند و آفرین می‌گوید. در یک جشن ملی، زمانی که کریم سخنرانی‌ای پرشور ارائه می‌دهد، اسیل برای نخستین‌بار با او صحبت می‌نماید:

«**كانت كلمتك حقيقية جدا!** ... **شكراً**. ... **رأيتك مرارا و عرفتك** ... **كريم الناصري أليس كذلك**؟ ... **وانت ما اسمك**؟... **أسيل عمران**» («سخنرانی شما بسیار واقعی بود!» ... «متشکرم» ... «چند بار شما را دیده‌ام و شناخته‌ام. شما کریم الناصری هستید، درست است؟» ... «و شما، نامتان چیست؟» ... «اسیل عمران») (همان: ۳۸_ ۳۷)

اسیل، خواهر یکی از همکاران کریم و یکی از اعضای سازمان سیاسی است که بعدها در دوران زندان با کریم ملاقات می‌کند. این‌دو به یکدیگر علاقه‌مند می‌شوند، اما پس از آزادی کریم از زندان و رفتنش به بغداد، مسیرهای زندگی آنها از هم جدا می‌شود و اسیل، تحت فشار اجتماعی و سیاسی، با فرد دیگری ازدواج می‌کند.

رابطه‌ی کریم و اسیل، بازتابی از آرزوها، ناامیدی‌ها و تأثیرات زندان بر شخصیت کریم است. اسیل، نمایانگر عشقی ناب و ایده‌آل در زندگی اوست که درنهایت، به‌خاطر شرایط اجتماعی و سیاسی قربانی می‌شود. کریم، در توصیف حال خود هنگام آشنایی با اسیل، چنین می‌گوید:

«**يوم كنت طائرا هائما كغيوم الصيف المسافرة**» (وقتی پرنده‌ای سرگردان بودم، مانند ابرهای تابستانی که در سفر بودند.) (همان: ۳۴)

سرنوشت رابطه‌ی کریم و اسیل و عشق آنها، که در بستر آرمان‌خواهی و امید شکل می‌گیرد، قربانی ساختارهای قدرت و استبداد اجتماعی می‌شود. نویسنده، از طریق داستانِ این دو شخصیت، نقدی بر محدودیت‌هایی می‌زند که جامعه بر روابط انسانی، تحمیل می‌کند. نویسنده با بهره‌گیری از تصویرهای شاعرانه مانند «پرنده‌ی سرگردان» و «ابرهای تابستانی»، حال و هوای درونی کریم را در آن دوران، به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد.

۶,۲,۲,۲. آشنایی با یسرا توفیق؛ امیدی گسسته در میان تناقض‌ها

رابطه‌ی کریم با یسرا توفیق، حادثه‌ای فرعی است که شخصیت‌پردازی کریم و کشمکش‌های درونی او را تقویت می‌کند. این حادثه، علاوه بر نشان‌دادن تلاش کریم برای رهایی از گذشته‌ای پُر از گناه و روابط پیچیده و یافتن معنای جدیدی در زندگی، تناقض‌های درونی او و تأثیرات پُرتنش جامعه را بر روابط انسانی، برجسته می‌کند.

یسرا برای کریم نمادی از امید به عشقی پاک است؛ عشقی که او را از گذشته‌ای پر از اشتباه‌ها و انحراف‌ها رهایی می‌بخشد. اما پیشنهاد غیرمنتظره‌ی یسرا، تضاد میان ایده‌آل‌گرایی و واقعیت‌های جامعه را به نمایش می‌گذارد. این تناقض، بحران اخلاقی و روانی کریم را عمیق‌تر می‌کند.

یسرا توفیق، دانشجویی است که کریم الناصری در ایستگاه اتوبوس با او ملاقات می‌نماید. هنگامی‌که کریم در ایستگاه بود، نگاهش به دختری بلوند که پشت دیگر دانشجویان ایستاده بود، خیره می‌شود:

«**كان الوقت ظهرا و كان كريم الناصري يتأمل وجوه بعض الفتيات المحتشدات تحت مظلة موقف الباص أمام مبنى كلية البنات، و أخذ يجيل نظراته بين وجوههن فاستقرت عند فتاة شقراء تقف وراءهن**» (ظهر بود و کریم الناصری در حال نگاه‌کردن به چهره‌ی تعدادی از دخترانی بود که زیر سایبان ایستگاه اتوبوس، مقابل ساختمان دانشکده‌ی دخترانه، جمع شده بودند. نگاه او میان چهره‌ها می‌چرخید تا اینکه روی دختری بلوند که پشت‌سر آنها ایستاده بود، نشست.) (همان: ۵۱)

او تصمیم می‌گیرد در اتوبوس کنار یسرا بنشیند:

«**جلس بجانبها... مضى الباص ... و بعد فترة استلت دفترا من بين كتبها، و تمكنت عيناه من التقاط حروف اسمها المسطرة على الغلاف (يسرى توفيق)**» (کنارش نشست ... اتوبوس حرکت کرد ... بعد از مدتی دفترچه‌ای را از میان کتاب‌هایش بیرون آورد و چشمان او توانست حروف نام (یسرا توفیق) را که روی جلد نوشته شده بود، ببیند.) (همان: ۵۷)

کریم با یسرا صحبت می‌کند و علاقه‌ی خود را به او ابراز می‌نماید. این علاقه، تلاشی برای بازسازی روح و پاک‌کردن پلیدی‌های گذشته‌ی اوست؛ پلیدی‌هایی که به دلیل روابطش با اسیل عمران، مریم عبدالله و ارتباط‌های سیاسی‌اش با سازمان حزب به‌وجود آمده است. با این‌حال، چیزی که کریم را شگفت‌زده و ناامید می‌کند، درخواست یسرا برای داشتن رابطه‌ای فیزیکی است. این درخواست، با آرمان‌های اخلاقی کریم در تناقض بوده و او را وادار می‌کند که این رابطه را ترک کند. درواقع؛ این رابطه، که ابتدا با عشق و امید آغاز می‌شود، به دلیل تضادهای اخلاقی و انتظارهای غیرمنتظره، به ناامیدی و جدایی می‌انجامد. نویسنده با پرداخت دقیق این رابطه، موفق می‌شود تصویر روشنی از تناقض‌های عاطفی و اجتماعی فردی و اجتماعی، ارائه دهد.

۷،۲،۲،۲. مهمانی شبانه و آشنایی با شهرزاد رقصنده؛ تمثیلی از سقوط اخلاقی

آشنایی کریم با شهرزاد، رقصنده‌ای که نمادی از زوال اخلاقی است، یکی از حادثه‌های فرعی داستان است که به‌طور مستقیم بر شخصیت‌پردازی او تأثیر می‌گذارد. این حادثه، بخشی از تلاش کریم برای فرار از گذشته و جست‌وجوی رهایی در میان محیط‌های پرآشوب و غیراخلاقی است. درواقع؛ این حادثه، فضای اجتماعی و روانی شخصیت اصلی را در برخورد با محیط‌های غرق در شهوت و فساد، به‌تصویر می‌کشد و کشمکش‌های درونی او را برجسته‌تر می‌کند.

کریم الناصری به همراه دوستش، جابر الموصلی، به یکی از کلوپ‌های شبانه می‌رود؛ جایی‌که شهرزاد، شگفت‌انگیزترین رقصنده‌ی جهان[۴] ، مشغول رقص است. جذابیت شهرزاد، فضایی از اغوا و شهوت را بر کل مکان حاکم می‌کند:

«**إن قلوب الجميع هنا تتحرق رغبة في طرحها على الفراش**» (دل‌های همه اینجا، مملو از اشتیاق به خواباندن او روی تخت است.) (همان: ۷۳)

اگرچه رمان از شیوه‌ی جریان سیال ذهن برای بازگشت به رویدادهای گذشته بهره می‌گیرد، اما مهمانی‌های شبانه و حضور در این محیط‌ها، به‌طور پی‌درپی در روایت ظاهر می‌شوند و فضای خفقان و بحران اخلاقی جامعه را بازتاب می‌دهند. این توصیف‌ها، نقش مهمی در خلق تنش و ایجاد درک عمیق‌تر از تأثیر محیط‌ها بر شخصیت اصلی دارند.

«**واكتسح المكان طوفان الجنس و صرخات الغابة، وجرى نهر الشبق عاويا مغرقا كل ما يمر عليه**» (مکان را سیلابی از شهوت و فریادهای همچون جنگل فراگرفت و رودخانه‌ای از میل جنسی با زوزه‌ای خروشان جاری شد و هرچه را از کنار آن می‌گذشت، غرق کرد.) (همان)

شهرزاد، نمادی از وسوسه و سقوط است. برخورد کریم با او، نشان‌دهنده‌ی تلاش وی برای مقابله با بحران‌های روانی و اجتماعی است که در گذشته‌اش ریشه دارد. این حادثه، کشمکش درونی کریم میان خواسته‌های انسانی و ارزش‌های اخلاقی را، به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد. نویسنده با استفاده از توصیف‌های زنده و نمادپردازی‌های عمیق، نمایی از سقوط اخلاقی را ترسیم می‌کند و مخاطب را با عمق مشکلات اجتماعی و روانی شخصیت اصلی، همراه می‌نماید.

۸,۲,۲,۲. توصیف حادثه‌های زندان؛ بازتابی از بحران‌های درونی و اجتماعی

اتفاق‌ها و رویدادهای زندان، مانند تحولات حسون السلمان و حامد الشعلان، به‌عنوان حادثه‌های فرعی، بخش مهمی از روایت را تشکیل می‌دهند که درک مخاطب را از تأثیر سرکوب سیاسی و زندان، بر شخصیت‌ها تقویت می‌کنند. این حادثه‌ها که اغلب به‌عنوان حادثه‌های فرعی در خدمت حادثه‌ی اصلی، یعنی ورود کریم الناصری به زندان و درگیری‌های درونی او قرار می‌گیرند، هم‌زمان به برجسته‌کردن کشمکش‌های درونی کریم و نقد نظام اجتماعی و سیاسی جامعه، کمک می‌کنند.

حسون السلمان، یکی از شخصیت‌های فرعی مهم، پس از ورود به زندان به مسیر دین‌داری روی می‌آورد:

«**قتل جرثومة القلق في داخله و التي نخرت رأسه من قبل، من يتصور حسون السلمان كدرويش متنسك؟**» (او میکروب اضطراب را که پیش از این سرش را پوسیده بود، در درونش کشت. چه کسی می‌تواند حسون السلمان را به‌عنوان درویشی گوشه‌نشین تصور کند؟) (همان: ۵۰)

درواقع؛ حادثه‌های زندان، به‌ویژه تعامل‌های کریم با دیگر زندانیان، فضایی از خفقان و تغییرات روان‌شناختی را نشان می‌دهند که تأثیر سرکوب سیاسی بر افراد و تصویری از جامعه‌ی غرق در بحران را نشان می‌دهد:

«**ما الذي ربحناه من دنيانا و أحزابنا غير المعارك الخاسرة؟ فدعونا نبتغي مرضاة الله**» (ما از دنیا و احزابمان چه به دست آوردیم، جز نبردهای شکست‌خورده؟ پس بیایید رضایت خدا را بجوییم.) (همان: ۱۰۹)

حامد الشعلان، سیاستمداری سالخورده و بیمار، نمونه‌ی دیگری از افرادی است که زندان برای آنها فرصتی برای کنارگذاشتن گذشته و پناه‌بردن به ایمان شده است. او که سابقه‌ای سیاسی دارد، به دلیل بیماری‌های مزمن مانند آسم و روماتیسم، وقت خود را به نماز و خواب می‌گذراند:

«**وكان حامد الشعلان معلما مسنا تقاعد عن الوظيفة و السياسة معا، ولكن ماضيه السياسي بقي يتعقبه فجيء به معنا علىالرغم من أنه معتقل يعاني من ربو وروماتيزم مزمنين. وها هو يمضي وقته بين الصلاة والنوم ...**» (حامد الشعلان معلمی سالخورده بود که هم از کار و هم از سیاست بازنشسته شده بود، اما گذشته‌ی سیاسی‌اش همچنان او را دنبال می‌کرد. به همین‌دلیل، او را همراه ما به زندان آوردند. با اینکه او زندانی‌ای بود که از آسم مزمن و روماتیسم رنج می‌برد. او وقت خود را بین نماز و خواب سپری می‌کرد ... .) (همان: ۴۳)

دیگر زندانیان، مانند مجید عمران (عاشق دختر حامد الشعلان)، محسن خلیل و عامر صبری که مرتکب رفتاری ناپسند شده‌اند، بیشتر نقش‌هایی فرعی و در خدمت شخصیت کریم الناصری دارند. این شخصیت‌ها، با ارائه‌ی لایه‌های مختلفی از شرایط انسانی و اجتماعی، روایت را عمق بیشتری می‌بخشند. درواقع؛ شخصیت‌هایی مانند حسون السلمان، که به دین‌داری روی آورده‌اند و حامد الشعلان که گذشته‌ی سیاسی خود را کنار گذاشته است، نشان‌دهنده‌ی تلاش برای بازسازی هویت در محیطی پُرتنش هستند. این تغییرات، تناقض میان باورها، آرمان‌ها، و فشارهای بیرونی را آشکار می‌کند. این بخش، هم‌زمان نمایشی از امید، شکست و تلاش برای بازسازی هویت است. نویسنده از طریق این روایت‌ها، به نقد جامعه‌ای می‌پردازد که افراد را به دلیل فعالیت‌های سیاسی یا اشتباه‌های فردی، به نابودی می‌کشاند.

***

رمان‌های *غریبه در شهر* و *الوشم*، به‌رغم تفاوت‌های جغرافیایی و فرهنگی، با استفاده‌ی هنرمندانه از عنصر حادثه و انواع آن، تصویری عمیق از شرایط اجتماعی، سیاسی و روان‌شناختی جامعه‌های خود ارائه می‌دهند. این دو اثر، در بستری از مبارزه، مقاومت و زوال انسانی، از حادثه به‌عنوان ابزاری روایی برای ایجاد تعلیق، پیشبرد پیرنگ و بازتاب تنش‌های درونی و روانی شخصیت‌ها بهره می‌گیرند. تطبیق این دو رمان، پیوند ادبیات با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی را به‌خوبی نمایان می‌سازد و قدرت روایت را در انتقال پیام‌های انسانی، برجسته می‌کند.

در *غریبه در شهر*، حادثه‌های اصلی، پیرامون شایعه‌ی ورود اماملقی، دستگیری حاج آخوند و کشته‌شدن سیّد جعفر، روایتگر مبارزه‌ای جمعی و ملی برای آزادی از زنجیر استعمار است. در این رمان، حادثه‌ها در خدمت برجسته‌کردن اتحاد اجتماعی و مقاومت مردم تبریز علیه اشغالگران روسی هستند. نویسنده، با بهره‌گیری از حادثه‌های فرعی نیز، همچون فضای اشغال‌شده‌ی تبریز و زندگی روزمره‌ی مردم، موفق شده است تصویر زنده‌ای از شرایط اجتماعی و فضای مقاومت را ترسیم نماید.

در مقابل، *الوشم*، با ساختاری غیرخطی و شیوه‌ی جریان سیال ذهن و بازگشت به گذشته، درگیری‌های درونی و بحران‌های هویتی شخصیت کریم الناصری را به‌تصویر می‌کشد. حادثه‌های اصلی همچون دستگیری و آزادی کریم، و حادثه‌های فرعی نظیر روابط او با مریم عبدالله، اسیل عمران و یسرا توفیق، نمایانگر سرکوب سیاسی و زوال فردی در جامعه‌ای استبدادی است. نویسنده، با توصیف دقیق حادثه‌های فرعی همچون فضای زندان و شب‌های آشفته‌ی بغداد، مخاطب را در فضایی پرآشوب و پُرتنش، غوطه‌ور می‌کند.

این دو رمان، در کنار نقاط مشترک، تفاوت‌هایی بنیادین دارند که ریشه در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آنها دارد. *غریبه در شهر*، تصویری از اتحاد جمعی و ملی‌گرایی ارائه می‌دهد، در حالی‌که *الوشم*، به درونیات شخصیت‌ها و بحران‌های فردی می‌پردازد. این تفاوت‌ها، گستردگی و تنوع ادبیات تطبیقی را نمایان می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ادبیات می‌تواند، در عین تأثیرپذیری از فرهنگ و زمانه، پیام‌هایی جهانی و انسانی را منتقل کند.

تطبیق این دو رمان، پیوند حادثه و پیام اجتماعی و نشان‌دهنده‌ی قدرت بی‌بدیل ادبیات در روایت بحران‌ها، آرمان‌ها و مقاومت انسانی است. نویسندگان، از حادثه به‌عنوان عنصری بنیادی بهره می‌گیرند تا نه‌تنها روایت را پیش ببرند، بلکه با ایجاد تعلیق، عمق‌بخشی به شخصیت‌ها و خلق فضایی ملموس، مخاطب را به تأمل و همراهی وادارند.

۳. نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی تطبیقی رمان‌های *غریبه در شهر* اثر غلامحسین ساعدی و *الوشم* نوشته‌ی عبدالرحمن مجید الربیعی، با تمرکز بر عنصر حادثه، ابعاد مشترک و متفاوت این دو اثر را در بازتاب مسائل اجتماعی، سیاسی و روان‌شناختی، روشن می‌سازد. تحلیل براساس پرسش‌ها و فرضیه‌های مطرح‌شده نشان می‌دهد که هر دو رمان، با وجود تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی، از حادثه به‌عنوان ابزاری مؤثر برای پیشبرد روایت و تقویت پیام‌های اجتماعی خود استفاده می‌کنند.

حادثه‌های اصلی در هر دو رمان، به‌عنوان محرک‌های اصلی پیرنگ، روایت را پیش می‌برند. در *غریبه در شهر*، شایعه‌ی ورود اماملقی به تبریز و دستگیری حاج آخوند دوزدوزانی، جریان اصلی مقاومت مردمی را شکل می‌دهد. در مقابل، در *الوشم*، دستگیری کریم الناصری و ورود او به زندان، محور روایت را براساس درگیری‌های شخصی و اجتماعی او قرار می‌دهد. این حادثه‌ها، به‌عنوان طرح‌های اصلی، روایت را از آغاز تا پایان هدایت می‌کنند و پیام اصلی داستان را بازتاب می‌دهند.

حادثه‌های فرعی مانند واکنش مردم به کشته‌شدن سیّد جعفر در *غریبه در شهر* و آشنایی کریم با اسیل عمران و یسرا توفیق در *الوشم*، لایه‌های جدیدی از شخصیت‌پردازی و پیامدهای اجتماعی را روشن می‌سازند. این حادثه‌ها، نشان‌دهنده‌ی تعامل شخصیت‌ها با محیط پیرامون و چالش‌های اجتماعی است که آنها را در مسیر تحول قرار می‌دهند.

درواقع؛ این حادثه‌های فرعی، در عمق‌بخشی به شخصیت‌پردازی و درک اجتماعی روایت، کمک شایانی می‌کنند. همچنین توصیف‌های زنده از فضای تبریز در زمان اشغال روس‌ها در *غریبه در شهر* و روایت از زندگی روزمره و شرایط زندان در *الوشم*، بازتابی از فضای اجتماعی و سیاسی دوران خود هستند که به تقویت بستر تاریخی و فرهنگی روایت و انتقال پیام‌های ضمنی، کمک کرده و مخاطب را در فضای داستانی غوطه‌ور می‌سازند. نویسندگان این‌دو رمان، با استفاده از عنصر حادثه، توانسته‌اند پیام‌هایی جهانی درباره‌ی مبارزه با ظلم و تأثیر سرکوب و مقاومت انسانی ارائه دهند.

بنابراین؛ *غریبه در شهر* بر محور مقاومت جمعی و ملی‌گرایی ایرانی تمرکز دارد و حادثه‌ها بیشتر در خدمت اتحاد و مبارزه‌ای اجتماعی هستند و در مقابل، *الوشم* بر فردی‌گرایی و درگیری‌های روانی و اجتماعی شخصیت اصلی تمرکز دارد و بحران‌های هویتی و سرکوب سیاسی در عراق را برجسته می‌کند. این تفاوت‌ها بازتابی از شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی دو جامعه است. پس می‌توان گفت؛ مطالعه‌ی تطبیقی این دو رمان، قدرت ادبیات در بازتاب واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه‌ها را برجسته می‌کند. درواقع؛ این مقایسه، تأکید می‌کند که چگونه ادبیات، فارغ از مرزهای جغرافیایی، می‌تواند ارزش‌ها و بحران‌های مشترکی را به‌تصویر بکشد و مخاطب را به تأمل در مسائل اجتماعی، سیاسی و انسانی دعوت کند.

پی‌نوشت‌ها

(۱) الوَشم: خال‌کوبی، خال سوزنی، خال‌کوبیدن.

(۲) غلامحسین ساعدی در دی‌ماه ۱۳۱۴ در شهر تبریز به دنیا آمد. وی با نام مستعار «گوهرمراد»، پزشک، نویسنده و فعال سیاسی ایرانی بود. ساعدی در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، ادبی و هنری از جمله سفرنامه، رمان، شعر، فیلم‌نامه و نمایش‌نامه فعالیت داشت و آثاری چون: *چوب به‌دست‌های ورزیل*، *آی باکلاه*، *آی بی‌کلاه*، *مار در معبد*و ... (نمایش‌نامه)؛ *گاو*، *دایره‌ی مینا*، *آرامش در حضور دیگران* (فیلم‌نامه)؛ *عزاداران بَیَل* (هفت داستان پیوسته)، *گور و گهواره* (سه داستان کوتاه)، *شب‌نشینی باشکوه* و ... (مجموعه داستان)؛ *غریبه در شهر*، *تاتار خندان*، *مقتل* و ... (رمان) و سه‌ترجمه از خود برجای گذاشت و سرانجام در دوم آذر ۱۳۶۴ در فرانسه درگذشت.

(۳) عبدالرحمن مجید الربیعی زاده‌ی ۱۲ اوت ۱۹۳۹در شهر ناصریه، نویسنده‌ی برجسته‌ی عراقی است که در ادبیات مدرن عراق، شهرت بسیاری دارد. از آثار وی می‌توان به: *الوشم* (علامت خال‌کوبی)، *القمار و الاسوار* (ماه و حصار)، *الانهر* (رودخانه)، *المواسمول اخراء* (فصول دیگر) و بسیاری آثار دیگر به زبان عربی، اشاره کرد. الربیعی سرانجام، پس از سال‌ها تلاش در عرصه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و ادبی، در ۲۰ مارس ۲۰۲۳ درگذشت.

(۴) «إنها أروع راقصة في العالم» (الربیعی، ۲۰۰۲م: ۷۲)

منابع

ـ الربیعی، عبد الرحمن مجید (۲۰۰۲م). *الوشم*. المغرب: مشورات الزمن.
ـ خلیل، ابراهیم (۲۰۱۰م). *بنیة النص الروائی*. ط۱. بیروت: الدار العربیة للعلوم.
ـ ساعدی، غلامحسین (۱۳۶۹). *غریبه در شهر*. چاپ اول. تهران: اسپرک.
ـ عبدالله کاظم ، نجم (۱۹۸۷م). *الروایة فی العراق ۱۹۶۵ ـــ ۱۹۸۰ و تاثیر الروایة الامریکیة فیها*. بغداد: دار الشؤون الثقافیة.
ـ میرصادقی، جمال (۱۳۷۶). *عناصر داستان*، چاپ سوم، تهران: سخن.
ـ ـــــــــــــ (۱۳۹۰). *ادبیات داستانی*. چاپ ۶. تهران: سخن.
ـ میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶). *صدسال داستان‌نویسی ایران*، جلد ۱، تهران: نگاه.
ـ یونسی، ابراهیم (۱۳۹۲). *هنر داستان نویسی*، چاپ ۱۱. تهران: نگاه.